



سوسیالیسم

# مبارزه طبقاتی

نشریه ای سیاسی -

تئوریک سوسیالیستی

شماره: ۷ ۲۸ می ۲۰۱۲

## فهرست این شماره:

### سخنی با خوانندگان

از فاصله بین شماره ۶ و ۷ نشریه مبارزه طبقاتی یکسال میگذرد. علت این تاخیر طولانی در انتشار مبارزه طبقاتی مشکلاتی بوده و هست که با آن روبرو بوده‌ایم، ولی مبارزه طبقاتی و شرایط موجود منتظر حل مشکلات افراد نخواهند ماند، با این احوال بودن کمتر بهتر از توقف یا نبودن است بطور کلی.

- نگاهی مضمونی به بیانیه های شورای برگزاری مراسم اول مه ۹۱  
صفحه ۲

- صدای از درون حزب کمونیست ایران  
صفحه ۹

- سوسیالیسم در یک کشور و وظایف انترناسیونالیستی حزب کمونیست ایران  
صفحه ۱۱

- شعار « نان، مسکن، آزادی » را بعنوان شعار تاکتیکی روز علیه فقر و فلاکت روزافزون امروز جامعه کارگری ایران، به پرچم مبارزه تبدیل کنیم.  
صفحه ۲۰

- بررسی انتقادی شعار آزادی، برابری، حکومت کارگری  
صفحه ۲۱

مسئول تهیه و تنظیم نشریه: بهروز ناصری

صفحه آرایی و تصحیح: شورش عباسی

E mail: [bnaseri@hotmail.com](mailto:bnaseri@hotmail.com)

# کارگران ایران متحد شوید

## نگاهی مضمونی به بیانیه های شورای برگزاری مراسم روز جهانی کارگر در سال ۱۳۹۱

بهروز ناصری

خواستهایشان پرداخته اند. مراسمهای اول مه در شهرهای کردستان به شکل تجمع های کارگری دهها و صدها نفری، در سطح شهرهای سقز، سنندج، مهاباد، اشنویه و ... برگزار شده که نقطه اوج این مراسمها در شهر سنندج بوده که صدها کارگر در خیابانهای شهر با شعارهای مختلف و از جمله شعار « نان، مسکن، آزادی»، « زنده باد روز جهانی کارگر»، « کارگر، کارگر، اتحاد، اتحاد» و « زندانی سیاسی آزاد باید گردد» اول مه را گرمی داشته و خواستهای خود را در خیابانها برافراشتند.

اینجا بجای بازگو کردن مفاد گزارش شورای برگزاری اول مه سال ۲۰۱۲، که علاقه مندان را به مراجعه به آنها فرا میخوانم، بهتر است تا با دید انتقادی مقداری به خود بیانیه ها بپردازیم.

شورای برگزاری مراسم در اولین بیانیه خود عمدتاً به نکات زیر میپردازند:

۱. اوضاع کارگران در ایران
۲. مبارزات کارگران در دیگر کشورهای جهان
۳. بیان مهمترین خواسته ها و مواضع کارگران ایران در سال ۹۱

این بیانیه حاوی اشکالاتی است که من تلاش میکنم تا آنها را مورد بحث قرار دهم. اشکالاتی که در چهارچوب درک سیاسی و سبک کار یا متدیک میتوان آنها را بسته بندی کرد.

### ۱. اوضاع کارگران ایران

این بخش از بیانیه شورای برگزاری حاوی نکات هم درست و هم نادرست و کلی گوییهای رایج اما غیر راهنما است. نکات درست بیانیه آنجاست که شورای برگزاری اوضاع امروز را توصیف میکند. مثلاً: « در اثر عمیق شدن بحران اقتصادی، به دلیل تحریم ها، در نتیجه ی سقوط ارزش پول رسمی کشور و به دلیل اینکه سرمایه داری میخواد بار این بحران را بر دوش کارگران بیندازد، اخراج و بیکارسازی کارگران به شکلی وسیع تر از قبل در حال اجراست...». یا در پاراگراف بعد که به « تحمیل حداقل دستمزد یک چهارم زیر خط فقر به کارگران و... » و خیلی از پاراگرافهای دیگر که اوضاع فلاکتناز کنونی را به تصویر میکشند از نظر کلی اشکالی ندارند هر چند که فرمولبندیهای بکاربرده شده در آن هم قابل بحث باشد. هدف من مضمون مسئله است.

مشکل آنجا شروع میشود که شورای برگزاری تلاش میکند تا راهکارها یا بقول معروف چه باید کرد خود را

اول ماه مه ۲۰۱۲ در ایران شاهد مراسمهای کوچک و بزرگ در اشکال مختلف بودیم. در این رابطه مرجع قابل استناد در باره این اخبار، گزارشاتی است که از سوی شورای برگزاری مراسم روز جهانی کارگر سال ۹۱ (شورای برگزاری...) منتشر شده است. در این زمینه شورای برگزاری... سه بیانیه صادر نموده که خوانندگان و علاقه مندان میتوانند به ۳ بیانیه منتشره از سوی شورای برگزاری مراجعه کنند.

قبل از اینکه من به نکات مورد بررسی و ارزیابی از اول مه امسال در ایران و بویژه مفاد مندرج در بیانیه های شورای برگزاری برسم، میخوامم به رفقای کارگر شرکت کننده در مراسم اول مه، راه پیمایی کنندگان اول مه در سنندج و فعالین کارگری و رفقای شورای برگزاری مراسمهای اول ماه مه ۲۰۱۲ خسته نباشید بگویم و برای تک تک کارگران و فعالین کارگری آرزوی تندرستی و موفقیت در جریان زندگی و کارها و فعالیتهایشان دارم.

امسال قبل از برگزاری اول مه در ایران به غیر از شورای برگزاری که فعالیتها و فراخوانهایشان مربوط به داخل ایران بود، سازمانهای سیاسی دیگر هم هر کدام به سهم خود برای برگزاری مراسم اول مه اطلاعیه هایی انتشار داده بودند. اما بعد از پایان اول مه، بررسی اول مه در سطح کمتری اتفاق افتاد. و تا کنون که بعضی بررسی ها و ارزیابی هایی هم که انجام شده است دال بر این است که برگزاری اول مه در کردستان و شهرهای خارج از کردستان از لحاظ کیفی متفاوت بوده است. اگر در شهرهای کردستان و بویژه سنندج کارگران در قالبهای تظاهرات خیابانی و مراسمهای کوچکتر اول مه را گرمی داشتند، در شهرهای خارج از کردستان ما شاهد چنین تحرکاتی نبوده ایم.

اما بیانیه شماره سوم شورای برگزاری تصویری از مراسمهای برگزار شده در شهرهای مختلف بدست میدهد که در یکی از نکات ذکر شده برای گرمی داشت اول مه در جاهای متعددی کارگران ۱۰ دقیقه دست از کار کشیده اند و به بحث و گفتگو حول مسائل کارگری و

سرکوبگری و ستمهای حکومتی و کارفرمایان را ندارند و ناچار به تمکین میشوند.

یا مثلا منظور از «حمایت مالی این کارگران از هم در قالب راه اندازی صندوقهای کمک مالی در شرایط حاضر، اهمیت زیادی دارد.» واقعا چیست؟ (خط تاکید از من است).

این فرمول شورای برگزاری آنقدر کنگ و کلی هست، که کسی نمیتواند به منظور آن پی ببرد و کسی هم نمیتواند یک استنتاج عملی و مبارزاتی از آن بیرون بکشد. آیا منظور رفقا ایجاد صندوق های کمک مالی برای کارگران در حال اعتصاب است؟ یا منظور ایجاد صندوقهای کمک مالی برای کارگران محتاج است؟ آیا منظور ایجاد صندوقهای کمک مالی برای شرایطی است که کارگران علی العموم در آن قرار میگیرند؟ واقعا انسان وقتی به فرمول رفقای شورای برگزاری به دقت نگاه میکند متوجه میشود که «حمایت مالی این کارگران از هم در قالب راه اندازی صندوقهای کمک مالی در شرایط حاضر»، آنقدر نامفهوم و گنگ است که خواننده این بیانیه نمیتواند وظایف خود را استنباط نماید. وقتی من به کلی گوییهای البته به ظاهر زیبا و اما غیر کارساز اشاره میکنم، منظورم خرواری از تیپ همین جمله هاست: "ظاهر آراسته و زیبا، اما بی محتوا".

در اهمیت ایجاد صندوقهای کمک مالی، تردیدی نیست. ولی مسئله اینست که هر حرکتی مادام که مابه ازاء اجتماعی و فعالیتی برای کارگران در برداشته باشد، بایستی بصورت مشخص تعریف شود و مخاطب یا مردم بدانند وظایفشان در قبال آن صندوق چیست. مثلا صندوق کمک مالی برای کارگران اعتصابی کارخانه ...، یا صندوق کمک مالی برای خانواده کارگران زندانی، یا صندوق کمک مالی برای تحصیل فرزندان کارگران و غیره... وقتی موضوعی مشخص بیان شد، استنتاجات عملی و پراتیکی از آن هم آسانتر میشود.

اما موضوعی که میتواند به میان بیاید اینست که ایجاد صندوقهای کمک مالی برای... در شرایطی که کارگران متشکل نیستند، خود جای تشکل کارگری را میگیرد یا اینکه این صندوق ها بخشی از کار یک تشکل محسوب میشود؟ اینهم بحثی است.

در وسط صفحه دوم بیانیه شماره ۱ شورای برگزاری میخوانیم که «کارگران آگاه بخوبی میدانند که فریب تبلیغاتچی های سرمایه داری را خورده، بلکه باید روز به روز با قدرت و اتحاد و آگاهی بیشتری در مقابل این وضعیت مبارزه کنند. کارگران پیشرو میدانند که به موازات مبارزات علنی باید در سطوح غیر علنی نیز مبارزه در جریان باشد... باید تاکید کرد که مبارزه کارگری در هر کدام از سطوح علنی و غیر علنی یا تلفیق آنها هر کدام در جای خود ضروری است.

ارائه دهد. آنجاییکه ما وارد «چه باید کرد» میشویم، ارائه کلی گویی و فرمولهای عام که بلاخره معلوم نیست که چگونه به عمل درمی آیند شروع میشوند. و این درست همان دردی است که جنبش کمونیستی ایران را فراگرفته و از آن رنج میبرد، تا حدی که در طول بیش از سه دهه بعد از انقلاب ۵۷ هنوز موفق نشده تا نظرات خود در زمینه سازمانیابی کارگران و ایجاد تشکلهای کارگری در محل و سپس اقدام برای ایجاد یک یا چند - بسته به رشته های مختلف کاری در ایران- تشکل سراسری کارگری را (واقعا اگر نظری دارند) بدون چشمداشت حزبی و تشکیلاتی روی میز کارگران و فعالینش قرار دهند. و تمام استدلال برای عدم سازمانیابی سراسری و محلی کارگران، استبداد و سرکوبگری حکومت ذکر شده است. کمالینکه اگر استبداد و خفقان و سرکوب یکی از عمده ترین مانع جهت تشکل یابی کارگران است، مانع کوچکتر اما مهم برای سازمان نیابی کارگران و عدم تحرک فعال و عملی همین کلی گوییهای به ظاهر زیباست که نتوانسته راه چاره اصلی در شرایط استبداد را ارائه دهد.

در بیانیه شماره ۱ شورای برگزاری میخوانیم که «... کارگران باید با اتحاد و هشیاری در مقابل اقدامات سرمایه داران برای اخراج خود و همکارانشان بایستند. کارگرانی که به هر بهانه ای از کار اخراج شده اند، لازم است گروهها، محافل، اجتماعات و اقدامات متحدانه ای را سازمان بدهند و به جای اعتراضات فردی، دست به اعتراضات و تجمعات هماهنگ و متحد بزنند. محافل، هسته ها و تشکل های کارگران بیکار باید در دل همین اعتراضات شکل بگیرد. حمایت مالی از این کارگران هم در قالب راه اندازی صندوق های کمک مالی در شرایط حاضر، اهمیت زیادی دارد.»

حال سوال اینست که کارگران چگونه میتوانند «با اتحاد و هشیاری در مقابل سرمایه داران برای اخراج خود و همکارانشان بایستند»؟ اینکه شورای برگزاری مینویسد «لازم است گروهها، محافل، اجتماعات و اقدامات متحدانه ای سازمان بدهند و به جای اعتراضات فردی دست به اعتراضات و تجمعات هماهنگ و متحد بزنند»، خواننده این بیانیه میتواند این تفسیر را داشته باشد که صحبت بر سر «لازم است گروهها، محافل، اجتماعات و اقدامات متحدانه ای سازمان بدهند» است. آیا طبقه کارگر ایران تا آن حد منفرد و پراکنده است که لازم باشد خود را در گروهها و محافل و اجتماعات سازمان دهد؟

جنبش سوسیالیستی کارگران در ایران خیلی عقب است. اینجا بدرستی بر اعتراضات و مبارزات دسته جمعی اشاره شده، ولی مسئله اینست که کارگران تا زمانیکه منفرد و غیر متشکل باشند توانایی مقابله با هیچ درجه از

کلا این پاراگراف نشانی بارز از سردرگمی سیاسی و نامتعیین بودن نویسنده یا نویسندگان بیانیه شماره ۱ شورای برگزاری است. لطفا با دقت پاراگراف فوق را بخوانید. معلوم نیست اولا منظور از «طبقه کارگر باید» آیا طبقه کارگر ایران است یا طبقه کارگر جهانی؟، دوما منظور از «قومیت» چیست؟ آیا منظور بیانیه ملیت کارگران است؟

اگر آری، پس چرا بشیوه ای تحقیرآمیز ملیت را به قومیت تبدیل کرده اید؟ سوما، بنظر شورای برگزاری اگر فرضا کارگران ایران توانستند تشکلهای مستقل از دولت و کارفرماها را ایجاد یا تقویت نمایند، یا توانستند «با تقویت و رادیکالیزه کردن و یا ایجاد سازمانها، احزاب و نهادهای کارگری و سیاسی و طبقاتی خود» (که بلاخره خواننده متوجه نمیشود که تقویت و رادیکالیزه کردن یا ایجاد سازمانها...) متحقق کنند، آیا در آن شرایط است که رفقا ادعا میکنند «تا در اتحادی جهانی با طبقه کارگر در سطح بین الملل بتواند بر علیه نظامهای سرمایه داری قیام کرده و نظامی انسانی و برابر را بنیان نهد»؟ واقعا این درک سیاسی رفقا شورای برگزاری است؟ اگر آری، پس به همین دلیل جنبش ما نمیتواند پیشروی داشته باشد و همین درک سیاسی هم هست که جنبش سوسیالیستی کارگران در ایران را با همین فرمولها میخکوب کرده است. همین فرمول بندیها و این نوع درک سیاسی است که به غیر از کلی گویی یک قدم اساسی در جهت اتحاد و تشکل یابی کارگران در بعد سراسری در طول این ۳۰ سال بعد از حاکمیت جمهوری اسلامی بر نداشته است و هنوز هم تکرار میکند که «لازم است گروهها، محافل، اجتماعات و اقدامات متحدانه ای سازمان بدهند». بعدا به این طبقه کارگر جهانی و قیام جهانی و حکومت انسانی و ... برمیگردم. در ادامه میخوانیم «کارگران ایران میدانند که راه حل معضلاتشان، در توهم و انتظار از سرمایه داری برای گرفتن حق و حقوق نخواهد بود...».

حال این سوالات موضوعیت می یابند:

- توهم چیست؟
- بطور تقریبی طبقه کارگر ایران (همراه خانواده) چه تعداد از جمعیت ایران را تشکیل میدهند؟
- اگر کلا آمار کارگران ایران را ۴۰ میلیون حساب کنیم، چه تعداد از این ۴۰ میلیون کاملا بر حق و حقوق خود آگاهی دارند؟ واقعا چه تعداد در توهم به سر نمی برند و «انتظار از سرمایه داری برای گرفتن حق و حقوق» خود را ندارند؟
- و اگر واقعا اینطور است چرا مراسمهای اول مه بویژه امسال در سطح سراسری از رونق

در مجموع، نتیجه به کار بستن این سطوح از مبارزه باید این باشد که توده های هر چه بیشتری از کارگران به صحنه مبارزه علنی وارد شده و با تقویت سازمانیابی و تشکل یابی خود در مقابل سرمایه داری مبارزه کنند.»  
( خطهای تاکید از من است)

آن چیزی که من متوجه نشدم اینست که این بیانیه چه کس یا کسانی را مورد خطاب قرار میدهد. آیا بیانیه شورای برگزاری در حال بحث و پلمیک با جریانی است یا مقصود اینست که این مسائل در محیطهای کاری مورد بحث قرار بگیرند. تفسیر من این است که بیانیه بطور پوشیده در حال پلمیک است. موضوع دوم لحن بیانیه است. در این پاراگراف کوتاه ما چهار بار با کلمه امری «باید» روبرو میشویم. این چه ادبیاتی است که مرتب به «باید» و «نباید» متوسل میشود؟ یعنی توضیح مبرمیت مسئله ای از مسیر «باید»ها میگذرد؟ بحث من اینست که شما رفقا اگر هزار بار هم در مبارزه برای کسب حقوق و مبارزه برای دنیای دیگر و مبارزه علیه سرمایه داری و کارفرمایان محق باشید که هستید، اما حق ندارید به کسی امر و نهی کنید. شما که بر علیه سرمایه داری ادعای مبارزه دارید (که با شما همراه هستم) اما حق ندارید از همین حالا به ادبیاتی متوسل بشوید که جوانه های استبداد آتی در آن هویدا است. «باید» امر و نهی کردن است و اگر شما میخواهید بر ضرورت و اهمیت موضوعی تاکید کنید، میتوان از کلمه «بایستی» استفاده کرد. حزب سیاسی که فعالین کارگری را با «باید» و «نباید» هایش امر و نهی میکند، جدا از سطح پایین سیاسی و عدم توانایی اش برای مواجه شدن با موانع و مشکلات سرراه اتحاد و سازمانیابی سراسری کارگران، جوانه های استبداد آینده را هم بنحوی پوشیده و خفیف به نمایش میگذارد.

یا در ادامه میخوانیم که «طبقه کارگر باید بیش از هر چیزی منافع طبقاتی خودش را دنبال کند و فارغ از رنگ و لعاب و اختلافات جناحها و یا دولتهای سرمایه داری و فارغ از قومیت و جنسیت و مذهب کارگران، با افزایش توان طبقاتی خود و با ایجاد و یا تقویت تشکل های مستقل از دولتها و کارفرماها و با تقویت و رادیکالیزه کردن و یا ایجاد سازمانها، احزاب و نهادهای کارگری و سیاسی و طبقاتی خود، به سوی کسب هر چه بیشتر منافع و مطالبات خود قدم بردارد تا در اتحادی جهانی با طبقه ی کارگر در سطح بین الملل بتواند بر علیه نظامهای سرمایه داری قیام کرده و نظامی انسانی و برابر را بنیان نهد.»  
( تاکیدات از من است)

سیس منظور شما در مورد «طبقه کارگر در هر کشوری نیز باید با افزایش همبستگی و اتحاد با سایر کارگران در کشورهای دیگر»، مشخصا کدام کشورهاست؟ مثلا شورای برگزاری می آید و تحت لوای اتحاد جهانی کارگران مثلا تلاش میکند تا با کارگران اروپا و آمریکا و... همبستگی اش را افزایش دهد؟ و اگر این سوال تفسیری درست است، پس درجه موفقیت چنین اتحادی بین کارگران ایران و فی المثل نروژ و سوئد که سابقه دولت رفاه و سوسیال دموکراسی را هم دارند، تا چه اندازه است؟ و بعد، بنظر شما نویسنده یا نویسندگان بیانیه های شورای برگزاری، وظایف طبقه کارگر ایران در قبال نزدیکترین رفقای کارگیشان که در همسایگی ایران زندگی و کار میکنند (منظور پاکستان، افغانستان؛ عراق و ترکیه) چیست؟ و اگر کشورهای همجوار ایران نیز مد نظرتان بوده است، پس چرا به هیچ وجهی قابل تشخیص نیست و نمیتوان چنین استنتاجی از فرمولهاتان داشت؟

## ۲. مبارزات کارگران در دیگر کشورهای جهان

این بخش چندان مفهوم نیست که چرا به بیانیه افزوده شده است و این بخش قرار است پاسخ چه نوع سوالات یا مطالباتی را بدهند. من این بخش را بیشتر تریینی میدانم و نه بیش از این! به مسائل مختلف بصورت گذاری اشاراتی میشود.

در این بخش تمایل دارم به دو نکته اشاره کنم، اول بکاربردن «جنبش موسوم به ۹۹٪». یعنی وقتی شورای برگزاری در بیانیه اش برای توصیف جنبش ۹۹٪ یها، از کلمه موسوم استفاده میکند. موسوم یا ملقب در ادبیات سیاسی، بیشتر بار منفی را داراست تا بار مثبت. وقتی شورای برگزاری از «جنبش موسوم به ۹۹٪» این تصویر را به خواننده میدهند که آنها با دید انتقادی به آن مینگرند، که در جای خود مثبت است.

بنظر من بطور کلی مفهوم «جنبش ۹۹٪» مقوله یا اصطلاحی کاملا بی معنی و بعضا سانتیمانثال و آناشیشستی است. واقعا معنی ۹۹٪ چیست؟ آیا منظور اینست که درصد استنمارگران ۱٪ هستند و باقی ۹۹٪ همه شان جزو طبقه کارگر هستند؟ اگر این تصور بر این اصطلاح حاکم است، با واقعیات جامعه طبقاتی امروز سرمایه داری جور در نمی آید. اما اینطور پیداست که کاربرد چنین اصطلاحی برای احزاب سیاسی کاربرد

میلیونی به شکل راه پیماییهای مستقل خود، برای طرح و کسب حقوق خویش برخوردار نبودند؟

- منظور از عبارت «علیه نظامهای سرمایه داری قیام کرده و نظامی انسانی و برابر را بنیان نهد» بطور دقیق تر چیست؟ آیا قیام و انقلاب علیه سرمایه داری در بعد جهانی و همزمان بوقوع می پیوندد؟ و سپس معنی «نظام انسانی و برابر» بطور مشخص تر چه نوع نظامی است؟ مثلا نظام انسانی چیست؟ آیا کسی میتواند ادعا کند که مثلا جمهوری اسلامی یک نظام انسانی نیست؟ اینطوری هم نیست که مثلا سیاره حیوانات بر انسانها سیطره پیدا کرده باشند و زندگی تحمل ناپذیری را به همه انسانها تحمیل کرده باشند، تا حال بیاییم و خواستار بازگرداندن حکومت انسانی باشیم.

اما میتوان حدس زد که منظور بیانیه شورای برگزاری نظام و سیستمی است که برای انسانیت انسان ارزش قائل باشد، حقوق افراد را رعایت کند و در انتها یک نظام عادل باشد. اما اگر این هم باشد، آن موقع بایستی گفت این سوسیالیسم نیست و نبایستی با سوسیالیسم عوضی گرفته شود. زیرا که سوسیالیسم حاصل انقلابی است که از مبارزه طبقاتی منتج شده است. اما مقوله «حکومت انسانی» نه تنها طبقاتی نیست، بلکه از یک حکومت سکولار، غیر دینی و لیبرال دمکرات که حقوق افراد را برسمیت میشناسد، فرا تر نمیرود.

در پایان این بخش میخوانیم که «.. همانطور که نظام سرمایه داری اکنون به صورت جهانی و یکپارچه عمل میکند، طبقه کارگر در هر کشوری نیز باید با افزایش همبستگی و اتحاد با سایر کارگران در کشورهای دیگر به مطالبات خود دست بیابد و در نهایت به اتحادی جهانی کل نظام سرمایه داری را در هم بریزد...»

من ادعا میکنم که درک سیاسی ناظر بر پاراگراف فوق است که توهم زاست. من متوجه معنی اولین جمله نشدم که منظور از «همانطور که نظام سرمایه داری اکنون به صورت جهانی و یکپارچه عمل میکند...» چیست؟ آیا منظور اینست که سرمایه داری به یک پدیده جهانی تبدیل شده است؟ اگر آری، پس عملکرد سرمایه های مختلف که هر کدام سخنگویان خود را دارند و اختلاف بین سرمایه ها، و رقابت بین آنها و سپس کشمکشهای سیاسی بین قطبهای مختلف سرمایه که هر کدام بنوبه خود بخشهای از سرمایه داری را نمایندگی میکنند، چگونه میتواند این «یکپارچه عمل میکند» را توضیح دهد؟

کارگران ایران اقدام برای نزدیکی و ایجاد رفاقت و اتحاد با کارگران کشورهای همجوار ایران است. اینطور پیداست که در ایران این درک مغشوش آغشته به رویا پناهی و سربالا در بین احزاب سیاسی چپ و بعضا فعالین کارگری از مقبولیت برخوردار باشند که به چنین فرمول بندیه‌های عام اخلاقی منجر میشود. به این بحث هم باز خواهیم گشت.

### ۳. خواسته‌های ۱۰ گانه بعنوان مهمترین خواسته‌ها و مواضع کارگران ایران در سال ۱۳۹۱

#### (نگاهی متدیک به خواسته‌های ۱۰ گانه)

اینجا بحث بر سر مضمون و محتوای خواسته‌های ۱۰ گانه نیست. زیرا هر ۱۰ خواسته نه تنها برای هر کمونیستی، بلکه برای هر انساندوستی هم قابل دفاع هستند. اما این ۱۰ خواسته برحق چگونه برآورده میشوند؟ اگر این خواسته‌ها، خواسته‌های کارگران ایران در مقابل دولت و حکومت اسلامی ایران است، کارگران چگونه میتوانند این خواسته‌ها را به دولت اسلامی تحمیل کنند و حکومت اسلامی را موظف به رعایت این خواسته‌ها نمود؟ در این رابطه کارگران ایران چه ابزارهایی در اختیار دارند تا بتوانند خواسته‌هایشان را به کرسی بنشانند؟

- در صورتیکه کارگران ایران از تشکل سراسری خود برخوردار نیستند تا منافع کارگران را در مقابل دولت و کارفرما نمایندگی کند. آیا رفقا فکر نمیکند این خواسته‌ها دست نخورده همینطور باقی بمانند و هیچکدامشان برآورد نشوند؟
- آیا میتوان تمام این خواسته‌های دهگانه را بصورت فرموله تری در چند شعار خلاصه کرد تا بوسیله آن بتوان موضوعاتی را اجتماعی و به سر زبانهای میلیونها نفر آورد؟ اگر پاسخ مثبت باشد، پس چرا کمیته برگزاری تنها راه صدور بیانیه‌های نسبتا طولانی را انتخاب کرده است؟
- چرا اسم خواسته‌های ۱۰ گانه را «مهمترین خواسته‌ها و مواضع کارگران ایران در سال ۹۱» لقب داده اید؟ در این زمینه ما فرض را این میگیریم که تمام این خواسته‌ها درست و قابل دفاع هستند، اما با وجودیکه طبقه کارگر ایران

ابزاری داشته باشد تا استدلالی برای تایید یک نظر مشخص.

نکته دوم، اینکه «طبقه کارگر در این کشورها باید بداند (بداند) ضمن اینکه، اعتراض و اعتصاب و شورش علیه سرمایه داری اولین و بدیهی ترین حق آنان و مایه ی شادی و امید همه ی ماست، ضمنا برای هرچه قوی تر کردن اهرم مبارزه علیه سرمایه داری چاره ای جز ایجاد تشکلهای رادیکال و مستقل طبقاتی و ایجاد سازمان ها و احزاب کارگری وجود ندارد. چنانچه سازشکاری تشکلهایی مانند اتحادیه ها و سندیکاها منجر به کسب مطالبات کارگری نیست، اما نیاید به کلی فارغ از مبارزه ی سازمانیافته و افزایش توان تشکیلاتی بود...» (تاکیدات از من است)

پاراگراف فوق بیشتر فرمولی اخلاقی است. طبقه کارگر در همه کشورها مکانیسمهای خود را داراست که بوسیله تشکلهایش رو به بیرون نمایندگی میشوند. طبقه کارگر منفرد غیر متشکل (نمونه ایران) با طبقه کارگر متشکل در اتحادیه های کارگری در اروپا متاثر از سوسیال دموکراسی (که امروزه بخشی از بورژوازی است و تفاوت چندانی با احزاب دست راستی ندارند) در خیلی موارد از لحاظ شرایط کار و زیست قابل مقایسه نیستند. طبقه کارگر در اروپا و آمریکا از سطح بالاتر زندگی و سطح مبارزاتی برخوردار هستند. اما مشکل کارگران اروپا و آمریکا خودمحموری و فردگرایی است که بدلیل نفوذ احزاب کارگر (لیبر پارتی) در جنبش کارگری، جنبش کارگری این کشورها را از ماهیت انقلابی تهی کرده است تا این حد که این گرایش رفرمیستی محافظه کار است که گرایش مسلط بر جنبش کارگری را تشکیل میدهد.

حال اگر فعالین کارگری در ایران با چشم پوشی از این واقعیات بخواهند اتخاذ سیاست نمایند، همان میشود که ما در بیانیه شورای برگزاری می بینیم و میخوانیم. کارگران ایران هزار بار در مبارزه شان محق باشند(که هستند) طبقه کارگر متاثر از رفرمیسم نمیتواند به ندای کارگران و فعالین ایرانی گوش دهند. آنان منافع خود را دنبال میکنند و فعالین کارگری شریف ایران هم ندای حق طلبانه اشان واقعا به جای نمیرسد.

اگر طبقه کارگر ایران بخواهد واقعا به جایی برسد، نظرات و خواسته‌هایش در سطح وسیعتری حتی قاره های اروپا و آمریکا... شنیده شوند باید از این حالت انفراد و غیر متشکل بیرون آمده و در کشور ایران خود را به قدرت متشکل تبدیل کرده باشد. و بنظر من اولین اقدام



نشده اند تا از تشکل سراسری و توده ای خود برخوردار باشند، همین اول ماه مه ۲۰۱۲ نشان داد که کارگران در سراسر ایران به یک شکل و در مقیاس وسیع و میلیونی به شکل مستقل با خواستها و مطالبات مستقل خود به خیابانها نیامده اند.

طبقه کارگر ایران در شرایط اسفناک کار و زندگی قرار گرفته است. طبقه کارگر ایران و فعالین کارگری (که شما رفقای شورای برگزاری هم جزو این طیف از فعالین کارگری هستید) هنوز موفق نشده اند و فرصت نکرده اند تا به وضعیت کارگران کشورهای همسایه اش بپردازد.

شورای برگزاری... بر اساس کدام منطق و کدام واقعیت چنین ادعایی میکند؟ آیا طبقه کارگر ایران از طریق تشکلهایش موفق شده است تا با کارگران عراق، پاکستان، افغانستان و ترکیه از یک روابط و مناسبات منظم رفیقانه برخوردار باشند تا در شرایط مختلف متحد همدیگر در عمل باشند؟

از سوی دیگر، آیا کارگران سایر کشورها در وضعیتی هستند تا وضعیت و موانع و مشکلات کارگران ایران را در دستور کار مبارزاتی خود قرار دهند و به این ترتیب به متحد کارگران ایران علیه دولت و کارفرماها تبدیل شوند؟..

میتوان یک لیستی از چنین سوالاتی را ردیف کرده و روی میز شورای برگزاری گذاشت و گفت بفرمایید توضیح دهید.

من میتوانم درک کنم که منظور شورای برگزاری چه باشد. شاید منظور آنان این باشد که آرزو دارند با کارگران همه کشورها متحد باشند، و همین آرزو آنها را به چنین فرمولی میرساند. فرمولی که اصلاً واقعی نیست و از آرزوها نشأت میگیرد. اینجا هدف پرداختن به مسئله کاربرد زبان نیست؛ که در جای خود لازم است به مسئله زبان، علیرغم تعاریف مختلف آن- بعنوان وسیله ای برای توجیه کردن نکردنها یا نبودنها- پرداخت.

من این نوع درک سیاسی و فرموله کردنهای منتج از این نوع فهم سیاسی را یکی از موانع سر راه آگاهگری سوسیالیستی کارگران و سپس سازمانیابیشان تلقی میکنم. این نوع ادبیات رویایی و... نقطه ضعف است.

ما در ادامه همین با راهنمایی کاملاً اخلاقی شورای برگزاری نسبت به کارگران سایر کشورها روبرو میشویم.

من میگویم «حمایت کردن» بایستی از مابه ازاء عملی هم برخوردار باشد، مثلاً وقتی شورای برگزاری از جنبش وال ستریت و جنبش ۹۹٪ حمایت میکند، این حمایت در ایران به چه چیزی تبدیل میشود؟ آیا مثلاً حاصل این «حمایت کردن» اینست که کارگران ایران

این اختیار را نداده باشد، چگونه میتوان از جانب آنها صحبت کرد؟ آیا این روش به معنای نمایندگی کردن بدون اختیار نمایندگی نیست؟ این با توجه به برگزاری مراسمهای اول مه در همه شهرهای ایران و مقایسه ها مناطق مختلف با هم بوجود می آید.

بحث من در این زمینه اینست که در شرایط کنونی که کارگران ایران فاقد تشکل در بعد محلی و سراسری هستند، اولاً ضمانتی برای اجرای این خواستها وجود ندارد. اجرا و متحقق کردن این خواستها مستلزم اینست که کارگران ایران قدرت متشکل بوده و تشکلهای خود را دارا باشند، و در ثانی فعالین کارگری سخنگویی طبقه کارگر را نه از سر ایندولوژیک بلکه از مستقیماً در نتیجه انتخاب شدن از سوی کارگران، مسئله نمایندگی کارگران در ابعاد وسیع و سراسری را انجام دهند. اگر موازین و اصولی حاکم نباشد همه میتوانند به سخنگویان و نمایندگان خودخوانده کل طبقه کارگر ایران تبدیل شوند. این موازین و اصول حاکم مستقیماً از وجود تشکل و انتخابات منتج میشوند و نه روش دیگری.

## بیانیه شماره ۲ شورای برگزاری مراسم روز جهانی کارگر ۹۱

بیانیه شماره ۲ عمدتاً حاوی زمان و مکان و شیوه برگزاری مراسمهای اول مه است ولی در چند مورد به مسائلی اشاره میشود که ضروری است مورد اشاره واقع شوند.

در بیانیه شماره ۲ میخوانیم که «... ما اعلام میکنیم که با کارگران جهان، در تمام کشورها متحد هستیم و از جنبش اشغال وال ستریت و جنبش ۹۹٪ و سایر اعتصابات کارگری در هر جای دنیا علیه نظام سرمایه داری حمایت میکنیم و خواهان این هستیم که این کارگران با سازمانیابی و تشکل یابی و تقویت تشکل ها، سازمان ها و احزاب کارگری خود مبارزاتشان را قوی تر و مستحکم تر به پیش ببرند.» (تاکیدات از من)

این پاراگراف از جمله ی تیپیک کلی گوییهای اغراق آمیز اما به همان اندازه غیر واقعی است. درد جنبش ما دقیقاً همینجاست.

اول : « ما اعلام میکنیم که با کارگران جهان، در تمام کشورها متحد هستیم...» یکی از نادرست ترین عبارات بیانیه است.

کارگران ایران بعد از بیش از ۳۰ سال هنوز موفق نشده اند که اتحاد سراسری خود را تامین کنند، هنوز موفق

زیرا همه ی ما متعلق به یک جنبش - جنبش سوسیالیستی ایران - هستیم. اما مسئله اینست که همین جنبش از نظر سیاسی به صیقل و تغییر احتیاج دارد. تغییر در بعضا درک سیاسی اش از اوضاع، از طبقه، تغییر در ادبیات سیاسی که بکار میبرد.

کارگران ایران در وضعیت اسفناکی زندگی و کار میکنند. فعال جنبش کارگری و بویژه فعال سوسیالیست بایستی هم از واقع بینی لازم برای تحلیل اوضاع برخوردار باشد و هم همواره به مقولاتی پایه ای چون «تغییر» در کار و زندگی طبقه و «قدرت جمعی» نگاهی داشته باید و نظریات تئوریک را در پرتو تغییرات اجتماعی بسنجد.

اهمیت این بحث در اینست که این نکته یادآوری شود که این بیش از سه دهه از انقلاب ۱۳۵۷ و حاکمیت جمهوری اسلامی میگذرد، اما وضعیت طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی نه تنها درجا زده است، بلکه وخیم تر هم گردیده است. اینرا بایستی برسمیت شناخت و با بکار گیری زبان توجیه گرانه از کنار آن نگذریم. جنبش سوسیالیستی و کارگری ایران از ایده آلیسم و ذهنی گرایی رنج میبرد، به همین دلیل هم فرمول بندیهایش غلو آمیز و غیر واقعی است و به همان اندازه غیر کارساز.

این مقاله به سهم خود تلاش نمود تا این موضوعات را روی میز فعالین کارگری و سوسیالیستهای جنبش کارگری جهت بحث و پلمیک سیاسی بگذارد.

که در شرکتها و کارخانه های چند ملیتی مشغول بکار هستند، نسبت به نقش بانکهای آمریکا و کلا سرمایه ی مالی دست به اعتراض میزنند؟

مثال خیلی ساده دیگر اینست وقتی فردی با مشکلی روبرو میشود، یکی از رفقای آن فرد به او میگوید که حمایتش میکند. این حمایت از فردی که با مشکل روبرو شده است، مابه ازاء عملی (حال سوای حدود و ثغور آن) در برخواهد داشت و این خود دلگرمی برای فرد مشکل دار محسوب میگردد. مسئله اینست که ادعای شورای برگزاری در حمایت از کارگران سایر کشورها هیچ مابه ازاء عملی ندارد. به عبارت دیگر گفتن و نگفتن آن علی السویه است. وقتی اینطور باشد گفتن چنین عباراتی به عوامفریبی تبدیل میشود.

به همین ترتیب است قضیه ی فراخواندن کارگران سایر کشورها برای « این کارگران با سازمانیابی و تشکل یابی و تقویت تشکل ها، سازمان ها و احزاب کارگری خود مبارزاتشان را قوی تر و مستحکم تر به پیش ببرند» .

## جمع بندی

در این مقاله کوشش بعمل آمد تا بیانیه های شماره ۱ و ۲ شورای برگزاری مراسم ۱ مه ۱۳۹۱ با نگرش انتقادی مرور شوند. این مرور انتقادی ضروری و واجب بود

# زنده باد همبستگی سوسیالیستی کارگران



## کارگران ایران و منطقه متحد شوید



بطور خزننده و بدون بحث به سیاستهای حزبی وارد میشوند.

بنا به اهمیت مقاله سوسیالیسم در یک کشور و وظایف انترناسیونالیستی حزب کمونیست ایران، آنرا دوباره باز تکثیر کرده ام. به عقیده من جنبش کمونیستی (حداقل آن قسمتی که به جریان ما مربوط است) در آسمانها در حال گشت و گذار است. به سهم خود تلاش کرده ام تا جا پای حزب را از آسمانها به زمین واقعی بیاورم. ما به نادرست یاد گرفته ایم تا تنها به کلی گویی بسنده کنیم. کلی گویی بی نتیجه، روش سوسیالیسم تغییر خواه نیست. جریان ما هنوز با این سوسیالیسم تغییر خواه فاصله دارد. به همین دلیل در امر دخالتگری برای تشکل یابی کارگران موفق نبوده ایم. یا مثلا اینکه ما انترناسیونالیست هستیم، سردرگمی زیادی بوجود آورده است. تلاش بحث سوسیالیسم در یک کشور و وظایف انترناسیونالیستی حزب کمونیست ایران تقابل با این سردرگمی است. ما براحتی شعار استراتژیک «کارگران جهان متحد شوید» را میدهیم، اما درک نادرست سیاسی باعث شده که از گفتن و تکرار «کارگران ایران متحد شوید» اباء داشته باشیم، که مبدا برچسب ناسیونالیسم بخوریم. بحث «کارگران ایران متحد شوید» قصد دارد تا بر اهمیت این شعار بعنوان یکی از زیر مجموعه های لازم شعار «کارگران جهان متحد شوید» نگاهی بیندازد.

### متدولوژی حاکم بر طرح این مباحثات

حزب کمونیست ایران دارای تاریخ مشخصی است. در بطن این تاریخ جداییها و انشعابات روی داده است که اکثراً باعث تضعیف حزب شده و با آزردهی توأم بوده است. قاعده بر این بوده که هر کس نظری داشت، تلاش کرد تا موافقین نظرش را بیابد، گروه و محفل خود را درست کند و در چهارچوب حزبی- تشکیلاتی سهم خواهی کند.

متدولوژی حاکم بر این مباحثات با تمام مباحثات و اختلافات گذشته فرق میکند. متدی که میتوان آنرا جدید هم خواند، اینست که من هیچ چشمداشت حزبی- تشکیلاتی ندارم. اختلاف من تشکیلاتی نیست. با مسئولیت حزبی هیچ رفیقی مخالف نیستم. اصولاً چهارچوبهای حزبی- تشکیلاتی موضوع بحث نیست. به همین اعتبار این نظرات نیاز به شکل دادن محافل درون حزبی ندارد. نیازی به این نیست که بینم سمپاتیون این مباحثات چه کسانی هستند. مهم اینست که این مباحثات روی میز هر رفیقی و بویژه فعالین کارگری در ایران قرار گیرد. استقلال فکری همه رفقا چه سمپات و چه

## صدایی از درون

## حزب کمونیست ایران

### مقدمه

ضرورتهای مبارزاتی و وضعیت جنبش و حزب ایجاب میکند تا دوباره مباحثاتی که در درون حزب طرح کرده بودم را مرور نمایم. این ضرورت مستقیماً از نیاز طبقه کارگر و سوسیالیسم در ایران سرچشمه میگیرد. بعنوان مثال یکی از مباحثاتی که در سالهای اخیر طرح کرده بودم، شعار «نان، مسکن، آزادی» بود. در درون حزب بطور فعالی با این مباحثات برخورد نشد، به این معنا که به موضوع نقد و بررسی رفقا تبدیل نشد، اما رویداد اول ماه سنندج که یکی از شعارهای کارگران «نان، مسکن، آزادی» بود، مشوق من شد تا علیرغم تمام مشکلاتی که با آن روبرو هستم، این مباحثات و بحثهای انتقادی ام را پیگیری نمایم. به همین دلیل من مقالاتی که در سالهای اخیر منتشر کرده بودم را دوباره در این شماره مبارزه طبقاتی درج میکنم.

در این مقاله ابتدا نگاهی خواهم داشت به مهمترین نظرات مطرح شده و مقالاتی که قبلاً منتشر شده اند بنا به اهمیت، و برای در دسترس بودن، دوباره بازتکثیر میشوند. هدف طرح این موارد مهم برای کارگران و فعالین سوسیالیست جنبش کارگری است تا هم این مباحثات را روی میز آنها بگذارم و هم بدینوسیله آنرا در معرض مطالعه، بررسی و نقد رفقا قرار دهم. این دقیقاً آن چیز است که منافع سوسیالیسم در ایران به آن احتیاج دارد: تحلیل وضعیتهای با دید و نگرش انتقادی، حال وضعیت جنبش کارگری باشد یا وضعیت حزب سیاسی، تفاوتی در فضا نمیکند.

نقد های من در رابطه با سیاستهای حزب، یکی نقد شعار استراتژیک حزب یعنی آزادی، برابری، حکومت کارگری است که با تمرکز روی نقد برابری، آنرا به چالش گرفته ام. در گذشته های نه چندان دور ما عمدتاً از آزادی و سوسیالیسم سخن می گفتیم، اما امروز در موارد متعدد و بدون کمترین توضیحی آزادی و سوسیالیسم به آزادی و برابری تبدیل شده است. از لحاظ متدولوژیک این اپورتونیزم است.

زیرا سیاستهای جدید نه در نتیجه بحث و مجادله، بلکه

کشورها تیره نموده است. از سوی دیگر، طبقه کارگر به طبقه ای درخود تبدیل شده است، طبقه ای که از خود بیگانگی و محدود نگرانی از جمله خصوصیات امروزی آنرا تشکیل میدهد. چنین طبقه ای ابتدا بایستی وضعیت خود را روشن کند، و از این فرصت برخوردار نیست تا به مشکلات و موانع طبقه کارگر ایران بپردازد. تمام حمایت‌های هم که هم اکنون میشود، در بهترین حالت، حمایت اهرم فشاری است. به این ترتیب انتظار داشتن از کارگران اروپا برای حمایت و پشتیبانی موثر از طبقه کارگر ایران؛ هم اکنون، انتظاری عبث و بیهوده، غیر عقلانی و نادرست است.

کارگران ایران بایستی با اتکاء به نیروی قدرتمند خود، پا به عرصه مبارزه سیاسی بگذارند. امروزه کارگران ایران هنوز از آن قدرتی که از اتحادش بعنوان طبقه برمیخیزد، برخوردار نیست، چون متشکل نیست و هنوز پراکنده است. در چنین شرایطی شعار «کارگران ایران متحد شوید» یکی از شعارهای کمونیستی محسوب میشود، که هدفش اتحاد کل طبقه کارگر در سراسر ایران است.

شعار «کارگران جهان متحد شوید» یک شعار استراتژیک دراز مدت است. این شعار خیلی استراتژیک برای متحقق شدن، به یکسری زیر مجموعه احتیاج دارد. برای اینکه انقلاب سوسیالیستی همزمان در چند کشور روی دهد، بایستی کارگران آن کشورها متشکل شده باشند و در محدوده ی کشوری و منطقه ای خود را به قدرت تبدیل کرده باشند.

و از طرف دیگر، همزمانی وقوع انقلاب در چند کشوری که از نظر جغرافیایی هر کدام در قاره ای باشند، اصلاً واقع بینانه نیست. هیچ انقلابی همزمان در ایران و انگلیس و کانادا روی نمیدهد و حتی عقلانی هم نیست. اما وقوع انقلاب همزمان در کشورهای که همجوار یکدیگر هستند، بیشتر عقلانی تر، واقع بینانه-تر است.

بهرحال، کارگران ایران ابتدا بایستی در فکر اتحاد و تشکل یابی خود باشند، سپس در فکر ایجاد روابط و شبکه و... با کارگران کشورهای پیرامونی باشند. امروز کارگران ایران در موضع ضعف هستند، آنموقع در موضع قدرت. و این موضع قدرت است که نظرات و پیشنهادتشان در بین مردمان دیگر شنیده شده و خواهان پیدا خواهد کرد.

شعار «کارگران ایران متحد شوید» نه در تناقض با شعار «کارگران جهان متحد شوید» بلکه مکمل، لازم و زیر مجموعه آنست.

پس همه با هم بکوشیم تا شعار «کارگران ایران متحد شوید» را به شعاری توده ای در کل جنبش کارگری ایران تبدیل کنیم.

مخالف، برای بررسی و نقد این مباحثات به یک میزان برسمیت شناخته شده است. نظراتی که با منافع آتی و آتی طبقه کارگر مطابقت داشته باشد، در بطن مبارزه راه خود را می یابد و مهر خود را میزند.

این متدلوژی از اعتقاد به رهبری جمعی نشأت میگیرد. وضعیت امروز نه به یک رهبر، بلکه رهبران متعدد و رهبری جمعی نیازمند است. وقتی بر نوع حکومت شورایی کارگران و توده های ستم دیده انگشت میگذاریم، منطقاً و بنا به تعریف متدلوژی و راه و روش فعالیتیمان هم بایستی منطبق بر ادارک سیاسی مان باشد. من مباحثاتم را در اختیار جمع قرار میدهم، و اینکه جمع به چه نتیجه ای رسید، خود بحث دیگری است.

## کارگران ایران متحد شوید!

اهمیت شعار «کارگران ایران متحد شوید» وصف ناپذیر است. به همین دلیل شایسته است تا شعار «کارگران ایران متحد شوید» به شعار کل طبقه کارگر ایران تبدیل شود. امروز به دلایلی که بحث میکنم اهمیت شعار «کارگران ایران متحد شوید»، از زوایایی بیشتر از شعار «کارگران جهان متحد شوید» است. از زاویه منافع و مصالح سوسیالیسم در ایران اول شعار «کارگران ایران متحد شوید»، بعد شعار سنتی «کارگران جهان متحد شوید».

قاعدتاً شعارها، کلمات توخالی و افسانه ای نیستند تا آنرا برای رویا سازی و تقدیس چیزی تکرار کنیم. منطقاً پشت هر شعاری بایستی کلی مباحثات سیاسی و حتی تئوریک وجود داشته باشد.

آیا انقلاب اجتماعی کارگران در این عصر پدیده ای جهانی است یا کشوری؟ من این موضوع را مفصلتر در مقاله سوسیالیسم در یک کشور بحث کرده ام. بعقیده من انقلابات بطور کلی و انقلاب سوسیالیستی بطور مشخص در چهارچوب یک کشور بوقوع می پیوندد و انقلاب جهانی به این تعبیر کلاسیک که انگلس بدست داده است، مبنی بر اینکه حداقل در چند کشور سرمایه داری پیشرفته این انقلاب شروع میشود، با مشخصات عصر کنونی چندان همخوانی ندارد. دوران مارکس و انگلس با دوران کنونی تفاوت‌های زیادی دارد. عصر ما از زوایای به دوران لنین نزدیکتر است.

وقوع انقلاب ( بطور عام) در ایران محتمل تر است تا آلمان و انگلیس و نروژ. مشکل رشد اقتصادی نیست. مسئله توازن قوای طبقاتی، درجه تسلط فرهنگی و ایدئولوژیک بورژوازی ( عمدتاً در قالب لیبرالیسم و رفرمسیم) بر جنبشهای اجتماعی تا آن حد است که وقوع انقلاب سوسیالیستی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری تا آن حد دوردست است که افق سوسیالیسم را در این

## سوسیالیسم در یک کشور و

# وظایف انترناسیونالیستی حزب کمونیست ایران

(این مقاله بار اول در مبارزه طبقاتی شماره ۱ در تاریخ ۱۵ آگوست ۲۰۱۰ نوشته شده است)

### مقدمه

باشد. انقلاب امر توده‌های وسیع و میلیونی کارگر است. فعالین و رهبران کارگری در انقلابات شرکت دخالتگرانه و هدایت‌کننده دارند، اما نکته مهم در این میان اینست که آن توده‌ها تصویری از آینده، نوع زندگی، شیوه اداره کار و زندگی و دخالت خودشان در امورات مختلف و متنوع داشته باشند.

وضعیت سیاسی ایران به گونه ایست که نه تنها حزب کمونیست ایران؛ بلکه جنبش کمونیستی، باید بیشتر از این که تاکنون بوده به گوشه و زوایای سوسیالیسم بعنوان یک آلترناتیو اجتماعی و قابل تحقق بپردازند. زیرا همانطور که اشاره شد، لازم است به کار سیاسی و نتیجه آن کار و فعالیت در میان توده‌های میلیونی کارگر و زحمتکش پرداخته شود. فعالیت و مورد خطاب قرار دادن رهبران کارگری لازم و جزء مهمی از فعالیت کمونیستی محسوب میشود ولی این بخودی خود کافی نیست. ما که نمیخواهیم حزب فرقه رهبران باشیم. . . این بحث بطور کلی از دو بخش متفاوت اما مرتبط با هم تشکیل شده است که هر بخش به مباحثات مختلفی تجزیه میگردند.

با این مقدمه کوتاه به سراغ بحث اصلی برویم.

### سوسیالیسم در یک کشور

اینجا می‌خواهم بگویم که ما باید سوسیالیسم در ایران را روشن تر و واضح تر از اینکه تا حالا بوده تبلیغ کرده و مستقما در دستور کار و فعالیتهای حزبی قرار دهیم. درست از این طریق است که حزب ما میتواند در جنبشهای اجتماعی اثر گذاشته و در تقابل بین گرایشهای بورژوایی، تفوق پیدا کرده و به معنای واقعی در پیشبرد و پیشروی مبارزه طبقاتی سهم کمونیستی خود را ایفاء نماییم.

اینکه آیا انقلاب اجتماعی پرولتاریا امری کشوری است یا جهانی همواره مورد بحث و مناقشه قرار داشته است. نظریات «امکان پذیر بودن انقلاب سوسیالیستی در چهارچوب یک کشور» و یا «اینکه انقلاب اجتماعی یک امر جهانی است» میتواند منشاء پراتیکهای متفاوت

بحث سوسیالیسم در یک کشور و وظایف انترناسیونالیستی حزب کمونیست ایران در تاریخ ۱۹ ژوئن ۲۰۱۰ در یک جلسه حزبی و بمنظور طرح موضوع و آماده سازی سیاسی در کنگره دهم حزب کمونیست ایران مورد بحث قرار گرفت.

اما بنا به اهمیت موضوع و همچنین جلب توجه فعالین کمونیست و کارگر در یک مقیاس وسیع تر، آنرا در اختیار میگذارم تا مورد بحث، نقد و بررسی قرار بگیرد. خطوط اصلی بحث همان است ولی حالا با فرمول بندی متناسب با یک مقاله.

این بحث مهم است زیرا تلاش میکند تا به یکی از مهمترین معضلات در تاریخ سوسیالیسم، که عبارت باشد از امکان پذیر بودن سوسیالیسم در چهارچوب یک کشور یا اینکه این یک امر جهانی است بپردازد و در این راستا آلترناتیو مشخص در مقابل جنبش کمونیستی و طبقه کارگر ایران قرار دهد.

بنا بر این که، این یک بحث سیاسی تئوریک جهت ارائه و برجسته کردن آلترناتیو سوسیالیستی در ایران است، نمیتواند از یک خصلت آکادمیک برخوردار باشد. آکادمی بودن همین مسئله، ارزش و اهمیت خود را داراست، اما کار تحقیقی و تاریخی میتواند در وقت مناسب دیگری هم انجام پذیرد.

تاکنون در رابطه با جنبشهای اجتماعی و بویژه جنبش کارگری بحثهایی طرح و ارائه شده اند و کم و بیش در مورد جنبشها بحث کرده ایم، بحث فعلی، بعنوان تکیه گاه و در حمایت از آن بحثها ارائه میگردد. سوال این است که بحث صرف در مورد جنبشها ما را تا کجا پیش می برد؟ تفوق گرایش سوسیالیستی در درون جنبشها و بویژه تقابل با لیبرالیسم چگونه انجام میگردد؟

پیام سیاسی بحث کنونی اینست که ما باید سوسیالیسم را برجسته تر و روشن تر در دستور کار و فعالیت بگذاریم، معضلات، موانع و مشکلاتی که طبقه کارگر ایران در مبارزه اش و در امر سازمانیابی سراسری اش با آن دست به گریبان است را مستقیم تر به چالش بگیریم. انقلاب اجتماعی امری نیست که صرفا مختص فعالین و رهبران

بودند، هنوز برای سرمایه داری بمنزله مسئله حیاتی نبود، زمانیکه اختلاف سطح تکامل اقتصادی مملکت ها هنوز این طور شدت ظاهر نشده بود و نمیتوانست هم ظاهر شود و همچنین بعدا تا زمانی که تضادهای سرمایه داری هنوز به آن حد تکامل نرسیده بودند که سرمایه داری مترقی را به سرمایه داری محتضر تبدیل نمایند و پیروزی سوسیالیسم را در یک کشور واحد امکان پذیر سازند، البته فرمول انگلس بدون تردید صحیح بوده است. ولی اکنون، یعنی در دوره تکامل امپریالیسم که در آن اختلاف سطح تکامل ممالک سرمایه داری، خود یکی از عناصر قطعی قدرت تکامل امپریالیستی محسوب میشود اکنون که جنگهای اجتناب ناپذیر بین سرمایه داران، جبهه امپریالیسم را ضعیف نموده و به وجود آوردن شکافی را در این جبهه و در کشور واحد امکان پذیر می نماید، اکنون که تئوری لنین در خصوص « اختلاف تکامل» اساس تئوری فتح سوسیالیسم در یک کشور واحد گردیده است، اکنون فرمول قدیمی انگلس دیگر صحیح نیست، تحت این شرایط حتما لازم است فرمول قدیمی بوسیله فرمول دیگری که از امکان پیروزی سوسیالیسم در کشور واحد بحث نماید جانشین گردد." اما مارکس و انگلس در مانیفست معتقدند که: « مبارزه پرولتاریا بر ضد بورژوازی در آغاز، اگر از لحاظ معنی و مضمون ملی نباشد از لحاظ شکل و صورت ملی است. پرولتاریای هر کشوری طبیعتا در ابتدا امر باید کار را با بورژوازی کشور خود یکسره نماید...» (به نقل از مانیفست کمونیست)

دو نقل قول فوق میتواند منشاء تعابیر و تفاسیر متفاوتی باشند. توضیح مانیفست کمونیست در رابطه با اینکه «پرولتاریای هر کشور کار با بورژوازی کشور خود را یکسره نماید، یا اینکه انقلاب اجتماعی هر چند از نظر محتوا بین المللی است، اما از نظر شکل ملی و در سطح کشوری است» (نقل به معنی از مانیفست)، با توضیحات انگلس در اصول کمونیسم متفاوت است. من در این رابطه مشخص موافق فرمول مانیفست و حتی برداشت استالین در این زمینه مشخص هستم و توضیحات انگلس در مورد « همزمان بودن انقلاب در چند کشور»، اگر در زمان مشخص حیات مارکس و انگلس معنا و مفهومی داشت، اما با دوران ما خوانایی چندانی ندارد.

### تفاوت دورانها

دورانی که ما در آن کار و زندگی میکنیم، با دوره مارکس و انگلس کاملا متفاوت است. دوران ما به دوره لنین شباهت داشته و متصل است. دوره ای که مارکس و

با نتایج گوناگون باشد. همین مسئله در دوران انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ هم به برجستگی زیادی وجود داشت. جهانی بودن انقلاب سوسیالیستی که بویژه در آن دوران در میان کمونیستها رواج داشت، باعث شد تا بلشویکها برای به پیروزی رساندن سوسیالیسم در روسیه منتظر انقلابات مشابه در کشورهای بزرگ و صنعتی اروپا باشند. اینکه بلشویکها منتظر انقلاب کارگری در حداقل چند کشور صنعتی اروپا بودند، طبیعی بود. زیرا این مسئله یکی از مباحثاتی بود که مارکس و انگلس به مناستهای مختلف به آن پرداخته بودند. انگلس بطور مشخص در سوال و جوابهای مربوط به اصول کمونیسم این موضوع را خیلی واضح بیان میکند. من اینجا کل نقل قول را می آورم:

سوال نوزدهم: آیا ممکن است که این انقلاب در یک کشور واحد انجام شود؟ (پاورقی منبع اصلی)  
جواب: نه، صنایع بزرگ همه ملتهای روی زمین و مخصوصا ملتهای متمدن را بوسیله ایجاد بازارهای جهانی بطوری بهم متصل نموده است که هر ملت با وقایعی که در میان ملت دیگر پیش آید، بستگی پیدا میکند. از طرف دیگر - صنایع بزرگ، تکامل اجتماعی را در عموم کشورهای متمدن، تا حدی مساوی نموده است بطوریکه در کلیه این کشورها، بورژوازی و پرولتاریا دو طبقه اصلی اجتماع هستند و مبارزه بین این دو طبقه، مبارزه قطعی دوره کنونی میباشد. از اینرو انقلاب کمونیستی تنها یک انقلاب ملی نیست، بلکه انقلابی است که در تمام ممالک متمدن، یعنی اقلا در انگلستان - آمریکا - فرانسه - آلمان در زمان واحد صورت خواهد گرفت. این انقلاب در هر یک از این ممالک به نسبت آنکه یک کشوری دارای صنایع کاملتر - ثروت بیشتر - قوای تولید زیادتر باشد تند تر یا آهسته تر پیشرفت خواهد نمود. بدین ترتیب این انقلاب در آلمان آهسته ترین و سخت ترین وجه، در انگلستان به تندترین و آسانترین راه انجام پذیر خواهد بود. این انقلاب یک انقلاب دنیائی است و لذا در یک سرزمین دنیائی نیز انجام خواهد یافت.

این سؤال و جواب انگلس در مناظرات بین استالین و زینویف (۱۹۳۶) راجع به امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور واحد دخالت داشت. استالین در طی صحبت خود در پانزدهمین کنفرانس عمومی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در اول نوامبر ۱۹۲۶ این سؤال نوزدهم و جواب انگلس را خواند و چنین توضیح داد: (از کتاب دسته بندی مخالف و مسائل انقلاب در اتحاد جماهیر شوروی) در دوره گذشته یعنی دوره سرمایه داری قبل از انحصار یا در دوره قبل از امپریالیسم، زمانی که کره زمین هنوز بین چند دسته سرمایه دار تقسیم نشده بود، زمانیکه تقسیم مجدد جابرا نه قسمتهائی که قبلا تقسیم شده

## در دوران امروز

صدور سرمایه از کشورهای بزرگ سرمایه داری به کشورهای تحت سلطه که امروز به این طیف کشورها «در حال توسعه» نیز اطلاق میشود، از یکسو باعث شده تا کشورهای امپریالیستی به ثروتهای بیکران دست یابند و هزینه های هنگفت خود در کشور مطبوع و خصوصاً هزینه های نجومی در عرصه های نظامی از قبل نیروی کار ارزان و وجود منابع طبیعی و معدنی فراوان کشورهای حاشیه ای یا پیرامونی کسب کنند. بورژوازی کشورهای امپریالیستی در همان حال که به زندگی مجلل و ثروت بیکران خود دست می یابند، زندگی کارگران و اقشار پایین جامعه در کشورهای تحت سلطه روز به روز مشقت بار تر و غیر قابل تحمل تر میشود. سطح فقر روز به روز گسترش بیشتری می یابد و «کار» تحت نظام سرمایه داری در عصر صدور سرمایه بیش از گذشته از عدم امنیت برخوردار شده است و سرمایه داران قوانینی را به تصویب میرسانند که تحت آن قوانین دست سرمایه داران باز خواهد ماند تا بر اساس منافع سرمایه به اشتغال کارگران برخورد نماید. تحت این شرایط زمینه مادی برای گسترش بیکاری تحت عناوین مختلف بیشتر بوجود آمده است. ...

سرمایه مالی از طریق جایگاه و نقش بانکها در عصر گلوبالیزاسیون برای انباشت هر چه بیشتر سرمایه و با توسل به صدور سرمایه، زیر بنای اتخاذ سیاستهای دول امپریالیستی در قابل کشورهای سرمایه داری تحت سلطه را شکل میدهد، که نتیجه آن همانگونه که اشاره شد گسترش فقر و فلاکت توده های کارگر، بیکاری و زندگی مشقت بار در بویژه کشورهای تحت سلطه است.

در مورد ایران هم این بحث معتبر است. ۳۰ سال است که در ادبیات سیاسی چپ و بعضاً ما هم که از این قاعده مستثنا نیستیم، گفته میشود که جمهوری اسلامی نتوانسته به یک رژیم متعارف بورژوازی تبدیل شود و مرتب با بحرانهای سیاسی و اقتصادی مواجه بوده است. این نظریه علیرغم اینکه میتواند درست باشد اما در مناسبات جدید بین المللی و رابطه بین دول امپریالیستی با کشورهای تحت سلطه میتواند بحث ناکامل و ناقصی است و نمیتواند اصل مطلب را ادا کند و خیلی از نکات مهم دیگر از قلم می افتند. زیرا از منظر و بر اساس منافع سرمایه جهانی و برای نگه داشتن این موازنه ناموزون، خود این شرایط نامتعارف و بحرانی در کنار استبداد موجود و تحمیل بی حقوقی به کارگران میتواند نوعی از حکومت متعارف در کشورهای تحت سلطه

انگلس در آن زیسته اند، سرمایه داری وارد مرحله امپریالیسم نشده است. دوره سرمایه داری بازار آزاد مبتنی بر شیوه تولید و صدور کالائی. پیدایش کارتلها و انحصارات به سالهای قبل از جنگ جهانی اول برمیگردد، که در این زمینه توجه رفقا را به کتاب لنین در باره «امپریالیسم بمنابۀ بالاترین مرحله سرمایه داری» جلب میکند که در آن، لنین خصوصیات دوره امپریالیسم را بصورت تفصیلی برمی شمرد که: ۱- تمرکز تولید و انحصارها، ۲- بانکها و نقش نوین آنها، ۳- سرمایه مالی، ۴- صدور سرمایه و ۵- تقسیم جهان بین دول بزرگ سرمایه داری، را جزو مهمترین خصیلتها و مشخصات دوران امپریالیسم بر شمردند. مسئله اینجاست. دوران مارکس و انگلس سرمایه داری بازار آزاد هنوز در دوران تولید و صدور کالا بسر میبرد و به مرحله ای که لنین در مورد امپریالیسم توضیح داده است، نرسیده است، هرچند که مارکس پیش بینی اینکه سرمایه در پروسه خود بسوی تمرکز و انحصارات هر چه متمرکزتر حرکت میکند را کرده بود.

در دوران کنونی تمام آن مولفات و مشخصاتی که لنین برای عصر امپریالیسم از آن نام بردند، به برجستگی زیادی قابل مشاهده اند. اگر در دوره لنین، نظام سرمایه داری وارد مرحله امپریالیستی میشود، دوران امروز در منتها الیه آن پروسه امپریالیسم آخرین مراحل رشد خود را طی کرده و وارد مرحله گندیدگی شده است.

سیادت سرمایه مالی و نقش بانکها در تعیین وضعیت سیاسی و اقتصادی کشورهای سرمایه داری، صدور سرمایه و سرمایه گذارهای کشورهای پیشرفته سرمایه داری در کشورهای در حال توسعه که مهمترین مشخصه آنها وجود نیروی کار ارزان به اضافه مواد خام و منابع زیر زمینی غنی است، تناقضات نظام سرمایه داری را عمیق تر و آنرا با بحرانهای اقتصادی و سیاسی در کشورهای مختلف مواجه نموده است. هر کدام از نکاتی که در اینجا مورد اشاره قرار گرفتند، میتوانند به بصورت مجزایی مورد بحث و بررسی بیشتری واقع شوند. اما آنچه امروز از آن بعنوان گلوبالیزاسیون یا جهانی شدن از آن نام برده میشود، بیشتر به این مفهوم است که شیوه تولید سرمایه داری تمام نقاط جهان را فرا گرفته است و سرمایه برای انباشت هر چه بیشتر، مرزها را زیر پا گذاشته است. پا به پای جهانی شدن سرمایه، فقر و فلاکت توده های کارگر و اقشار پایین جامعه، بیکاری و دهها مصیبت دیگر افزایش بیشتری یافته است، بنحویکه زندگی کردن برای اکثریت جامعه خیلی گران و مشقت بار شده است.



به همین شکلی که هستند، یعنی وجود کار ارزان، کشور غنی ولی در همان حال گستراندن فقر و تحمیل زندگی مشقت بار به کارگران و اقشار تهیدست در کنار حکومت‌های مستبد و سرکوبگر، که طبعاً تبعات فرهنگی خاص و منطبق با این شرایط را هم بوجود می‌آورد مثل رواج دروغ و ریاکاری و ... ، دقیقاً همان چیز است که به نیاز سرمایه جهانی پاسخ میدهد. وضعیت کار و زندگی طبقه کارگر در ایران نتیجه همین وضعیت جهانی است.

در عصر گلوبالیزاسیون یا جهانی شدن سرمایه زندگی میکنیم، ولی جهانی شدن و دنیای بی مرز تنها برای سرمایه داران و دولتهایشان معنی پیدا کرده است. آنها هرکدام به اشکال مختلف نهادها و سازمانها و اتحادهای بین المللی تشکیل داده و عضو آن شده اند. آنها با حفظ حقوق خود در هر جای که بخواهند حضور می‌یابند. آنها از یک زندگی بسیار مجلل برخوردارند که هر زمان را در جای بسر میبرند، اتحادیه اروپا، بازار مشترک کشورهای اروپایی، تجمع شانگهای، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی، تنها چند رقم از اتحادها و نهادهای است که سرمایه داران و دول مربوطه برای سیادت اقتصادی و سیاسی در آن عضو و فعال هستند. ....

در آن سوی دیگر، طبقه کارگر و مردم زحمتکش قرار دارند که همه بلااستثناء در چهارچوبهای کشوری که حصار می‌سازد دور آنرا گرفته است قرار دارند. مثالی بزینم. شرکت پترولیوم در بخش نفت و گاز فعال است. این شرکت فراملیتی هسته‌ی اصلی اش مثلاً در یکی از کشورهای صنعتی قرار دارد و در عین حال شعبات مختلفی را در کشورهای تحت سلطه و از جمله ایران دایر کرده است (صدور سرمایه). صاحبان و مدیران این شرکت که در کشورهای مختلف قرار دارند بطور منظم از طریق مکانیسمی که خود ساخته اند در ارتباط نزدیک قرار دارند و از فعل و انفعالات یکدیگر مطلع بوده و بر اساس منافی که دارند هماهنگ عمل میکنند. همین شرکت که کار اصلی اش بوسیله کارگران انجام میشود، درست برعکس صاحبان و مدیران شرکت، بدلیل شرایطی که همین سرمایه داران بوجود آورده اند و قوانینی که وضع کرده اند، هرکارگر در هر کشور به کار خود مشغول بوده بدون اینکه این کارگران که جمعیت زیادی را تشکیل میدهند با همدیگر در ارتباط باشند یا حتی از همدیگر خبر داشته باشند. ما در همین رابطه میتوانیم به تفاوت قانون کارهای که بر کار کارگران در هر کشوری نظر است اشاره کنیم. آن قانون کاری که برای مثال در فلان کشور اسکانديناوی وجود دارد و کارگران تاریخاً مزایا و دستاوردهایی را کسب

تعریف شود. یعنی نگه داشتن و حفظ نامتعارف بودن کشوری، خود نوعی از متعارف بودن، تعریف شود. چرا؟ بدلیل مسائل و تناقضات موجود در سرمایه داری از منظر سرمایه جهانی بعضاً حفظ این ناهمگونی لازم است. بنظر این بحث خیلی مهم است.

در بحث رابطه سرمایه ثابت و سرمایه متغیر، و با فرض اینکه این سرمایه متغیر (که به نیروی کار تبدیل شده است) است که موجبات اضافه ارزش را فراهم می‌نماید، این سوال مطرح میشود که در زمانه ما، که عصر تکنولوژیهای پیشرفته و کامپیوتریزه شدن و عصر ارتباطات اینترنتی است (که نه در زمان مارکس و نه زمان لنین ما با این پیشرفتهای شگفت آور بشری روبرو نبودیم)، عصری است که ماشینها و کامپیوترها جای کار بوسیله انسانهای کارگر را گرفته است، سرمایه دار سود خود را و سرمایه مسئله انباشت خود را چگونه به سرانجام میرساند؟

در ادبیات مارکسیستی مسئله بدین شکل فرموله شده است: " ... نرخ اضافه ارزش بوسیله رابطه اش با بخش متغیر سرمایه تعیین میگردد نه در رابطه با مجموع آن، همانطور هم مقدار اضافه محصول از سنجش آن با محصول کل بدست نمی‌آید بلکه از رابطه اش با آن قسمت از محصول که نماینده کار لازم است حاصل میشود. همچنانکه تولید ارزش اضافه هدف تعیین کننده تولید سرمایه داری بوده است، همانطور هم درجه ترقی ثروت با مقدار مطلق محصول سنجیده نمی‌شود بلکه از روی مقدار نسبی اضافه محصول اندازه گیری میشود... " (کاپیتال- جلد اول صفحه ۲۲۷ - ترجمه ایرج اسکندری)

دقیقاً مسئله همینجاست. اگر تولید ارزش اضافه که از نتیجه کار کارگران حاصل میشود و (نه ماشین آلات حتی به شکل پیشرفته اش هم - سرمایه ثابت) منبع سود است و در شرایطی که رشد صنعت بزرگ با دوران مارکس قابل مقایسه نیست، این ارزش اضافی و سود از کجا می‌آید؟ بنظر من لنین پاسخ این سوال را داده است: " صدور سرمایه" به کشورهای غنی از لحاظ مواد خام و منابع زیر زمینی ولی فقیر از نظر حقوق، کشورهایی که دارای نیروی کار ارزان و بی سازمان هستند.

سرمایه داران بزرگ دول امپریالیستی تنها بخشی از سود کسب شده را در کشور مطبوع خود بدست می‌آورند. زیرا که صنعت و تکنولوژی تا آن حد در آن کشورها رشد کرده است که پروسه انباشت سرمایه را با مانع روبرو ساخته است. سرمایه داران برای حل معضل انباشت سرمایه، به صدور آن به کشورهای در حال توسعه که به کشورهای در حال توسعه و یا حتی پیرامونی هم ملقب هستند مبادرت می‌ورزند. نگه داشتن کشورهای پیرامونی



کشوری هم فاقد سازمانیابی و تشکل طبقاتی خود هستند. به بحث اصلی که برگردیم، تفاوت دوران ما با دوران مارکس و انگلس روشنتر نشان داده میشود. ماهیت استنمار کماکان بقوت خود باقی است ولی اشکال و طریقه ها فرق کرده است. به همین اعتبار مسائل سیاسی که در آن زمان مطرح بوده اند، امروز میتواند به شکل دیگری مطرح باشد. مسئله امکان پذیری سوسیالیسم در یک کشور یا اینکه این یک امر جهانی است، مستثنی از این شرایط های متفاوت نیست. در زمان مارکس، سرمایه داران مواد خام را از کشورهای دیگر خریداری میکردند و تولیدات را کشورهای خودشان انجام میدادند. ولی امروز سرمایه داران سرمایه را به خود کشورهای در حال توسعه منتقل میکنند و با توجه به ارزان بودن نیروی کار و بی حقوقی کارگران و همچنین وجود حکومت سرکوبگر، بخش اصلی فعالیتهای مربوط به تولیدات را در کشورهای مختلف انجام میدهد.

با توجه به ناموزون بودن رشد سرمایه داری در کشورهای مختلف و همچنین با توجه ناموزون بودن وضعیت زندگی، شرایط کار و مبارزات کارگران در کشورهای مختلف، مسئله همزمانی انقلاب سوسیالیستی حداقل در چند کشور یا انقلاب جهانی، امری نیست که مطابق با شرایط امروز باشد.

ضروری است که عصری که در آن زندگی و کار میکنیم را شناخت و براساس آن اتخاذ سیاست نمود. بنظرم با توجه به تفاوتها و شرایط خاص هر کشور، نظریه سوسیالیسم در یک کشور واقعی است و باید در این راستا فعالیت نمود. از این زاویه است که مسائل مربوط به «سوسیالیسم در ایران» لازم است از سوی ما روشنتر مورد بحث و... قرار بگیرد.

### سوسیالیسم در ایران امکانپذیر است!

با استفاده از متد و روش مقایسه ای، بخواهیم ایران امروز را با روسیه ۱۹۱۷ مقایسه کنیم، باید گفت که ایران امروز از جهات مختلف به نسبت روسیه دوران انقلاب اکتبر جلوتر و پیشرفته تر است. مثلا درصد شهرنشینی مردم و درصد و تعداد کارگران ایران بیشتر روسیه دورانی که انقلاب اکتبر وقوع پیوست. در مناسبات بین کار و سرمایه، وضعیت اقتصادی سرمایه داری در ایران، درجه صنعتی بودن ایران و آن شرایط مادی که امکان تحقق سوسیالیسم را فراهم میکند، ایران امروز ظرفیت تحقق سوسیالیسم را در خود دارد. وقتی صحبت از تحقق شرایط مادی برای سوسیالیسم در ایران است، به این معنی نیست که ایران به حد

کرده اند. مثلا ساعت کار ۳۷ ساعته در هفته، دو روز تعطیلی در هفته، دستمزد متوسط بالا(به نسبت کارگران ایران)، بیمه بیکاری، حقوق در دوران بیماری، ۵ هفته مرخصی سالانه با حقوق، حق تشکل (حال این تشکل چیست و تا چه اندازه رادیکال یا زرد است فعلا مورد بحث ما نیست) اما آنچه مهم است اینست که کارگران در کشور اصلی شرکت از حقوق و مزایایی برخوردار هستند که کارگران همان شرکت در ایران از آن برخوردار نیستند که هیچ، از وضعیت یکدگر هم مطلع نیستند.

از این سوی، در کشوری که هسته ی اصلی شرکت چند ملیتی قرار دارد، بورژوازی حداقلی از حقوق دمکراتیک را برسمیت شناخته و حکومتهای موجود بورژوازی، فعالین کارگری را به دلیل تجمعات و فعالیت های سیاسی و اتحادیه ای مورد تعقیب و زندان (درست به آن شیوه که در ایران مرسوم است) انجام نمیدهد. در پراوتز بگویم که اینجا بحث این نیست که بورژوازی در کشورهای متروپل هیچ اقدامی علیه فعالیت متشکل کارگران انجام نمیدهند. چرا انجام میدهند ولی به اشکالی که متناسب با برآورد منافع و حفظ و نگهداری وضع موجود باشند. دولتهای این کشورها از شیوه های مدرنتری برخوردار هستند که اتفاقا همین اشکال مدرن است که وضعیت را به همین شیوه ای که امروز هست نگه میدارند. در اینجا من میخواهم از روش و متدولوژی مقایسه ای استفاده کنم تا در پرتو آن بهتر بتوانم معضلات و مشکلات پیشروی کارگران را نشان داده و چالشهای موجود را یادآوری نمایم.

در آن سوی دیگر در کشور ایران، حکومتی وجود دارد که کمترین حقوق کارگران را بر نمی تابد. کارگران همین شرکت مورد بحث ما، از حق تشکل برخوردار نیستند. آن مزایای که کارگران همین شرکت در کشور اصلی از آن برخوردار هستند، کارگران ایران همین شرکت فاقد آن میباشند. بدبختی ها فراوانند یکی از این بدبختی ها اینست که تشکل کارگری مربوط به همین شرکت در کشور اصلی مسئله ی چنانی که رفقای کارگیشان در ایران دارند را ندارند.

هر کس در خانه خود به کار خود چسبیده است بدون اینکه مسئله و مشکل دیگری را مسئله و مشکل خود بداند. مسئله همین جاست. تحمیل بی حقوقی به کارگران در کنار وجود یک حکومت سرکوبگر در ایران، همان چیز است که تحت پوشش آن سرمایه جهانی به نیاز انباشت سرمایه پاسخ میدهد.

سرمایه داران و دولتهای حامی آنان به اشکال مختلف در بعد جهانی و در انواع سازمانها و نهادها ابراز وجود میکنند، ولی کارگران نه تنها در این سطح در عرصه سیاسی ظاهر نیستند، تشکل فرا ملیتی خود را ندارند (انترناسیونال کارگری) بلکه کارگران ایران در سطح

بیکاریهای وسیع، بی حقوقی، گرانی و هزار و یک مشکل دیگر موانعی عینی ی در رابطه با رشد مبارزه طبقاتی هستند.

اگر بحث انقلاب اجتماعی در چهارچوب یک کشور است، طبیعی است که چنین انقلابی از سوی توده های آگاه و متشکل بوقوع بپیوندد. حال سوال اینست که این توده های میلیونی تا چه اندازه به منافع طبقاتی خویش آشنا هستند؟ این یکی از معضلات اساسی پیش روی سوسیالیسم در ایران است. زیرا که انقلاب اجتماعی امر آن توده های میلیونی است که منطقاً باید بدانند برای چی انقلاب میکنند و حداقل یک تصویر کلی از نوع کار، زندگی و اداره جامعه داشته باشند. پس گسترش آگاهی طبقاتی و سوسیالیستی چگونه انجام میشود؟ اینجاست که بنظر من حزب و وظیفه مهمی روی دوشش قرار میگیرد. بحث بر سر اهمیت فعالیت منظم و متشکل در بین رهبران و فعالین کارگری نیست. این بسیار مهم است، ولی اگر ما فعالیتهای سوسیالیستی را تنها به پرداختن به فعالین کارگری محدود کنیم، آنوقت عملاً فعالین و رهبران را بگونه ای از سایر کارگران جدا کرده ایم و این بنظر من درست نیست. حزب باید تلاش کند که حزب کارگران باشد و نه - تنها حزبی که به فعالین اهمیت میدهد.

این را که مشکل طبقه کارگر ایران عدم سازمانیابی طبقاتی اش و نداشتن تشکلهای کارگری است را نه تنها ما بلکه اکثر فعالین دیگر هم میگویند؟ سوال من این است نقش ما برای فایق آمدن بر این مشکل و ضعف مربوط به طبقه کارگر ایران چیست؟ وقتی سوال در باره نقش ما مطرح میشود صد البته منظور این نیست که حزب بجای کارگران در رابطه با تشکل سازی اقدام کند. نه خیر. معلوم است که تشکلهای کارگری باید بدست خود کارگران محل درست شوند. ولی بحث این است که ما در رابطه با گستراندن فرهنگ تشکل سازی در میان توده ها تاکنون و در طول این ۳۰ ساله چکار کرده ایم؟ تجارب بین المللی در رابطه با فعالیت کارگران در یک کشور مستبد چیست؟ ماتاکنون چند پروژه برای جمع آوری تجارب بین المللی در دستور کار داشته ایم؟ کارگران در یک کشور استبداد زده چگونه خود را متشکل نموده و سازمان میدهند؟

این سوالات مهمند زیرا ما سنتاً عادت کرده ایم که به «رهنمودهای کلی» اکتفا کنیم. بنظر من ما بغیر از ارائه رهنمودهای کلی اندر باب خوب بودن تشکل و سازمانیابی کار دیگری نکرده ایم. و جالب اینجاست که این کلی گویی ها را اکثر فعالین کارگری هم میدانند و در این رابطه مثلهای هم وجود دارد. بحث من نقشه عملی برای فایق شدن بر معضل بی تشکلی کارگران ایران است. از این منظر میتوان به کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکلهای

کشورهای بزرگ و صنعتی سرمایه داری به رشد رسیده است. ایران در فردایی که اگر کارگران هم قدرت سیاسی در دست داشته باشند، کارهای زیادی دارند که باید به سرانجام برسانند. هر چند ایران کشور سرمایه داری است و مناسبات کار و سرمایه دهه هاست که سراسر ایران را فرا گرفته است، اما خصلت بورژوازی ایران (که در این میان سرمایه تجاری از نقش برجسته ای برخوردار بوده است) در طول دهها سال سرکوبگری، ایجاد خفقان و بگیر و ببند بوده است به شکلی که خفقان و فضای بسته جزء جدایی ناپذیر سرمایه داری ایران بوده است. سرمایه داری در ایران با توسل به سرکوب و خفقان به انباشت سرمایه اقدام کرده است و بورژوازی ایران که بیشتر در نقاط مرکزی ایران تمرکز کرده است، مناطق وسیعی از ایران را در عقب ماندگی نگه داشته است.

ایران کشوری از نظر منابع زیر زمینی و مواد خام ثروتمند است. یکی از بزرگترین کشورهای نفت خیز است، ولی بورژوازی انگل در ازاء ثروت اندوزی خویش اکثریت مردم زحمتکش ایران را به زندگی طاقت فرسا و تحمل ناپذیر و غیرانسانی واداشته است. در عصر جهانی شدن سرمایه و در شرایطی که پروسه تولید در ارتباط نزدیکی با سایر کشورهای دیگر قرار دارد، مسئله قدرت سیاسی مرکزی ترین و مهمترین مسئله پیش روی سوسیالیسم در ایران است و در اولویت قرار میگیرد. وقتی تکلیف قدرت سیاسی روشن شد، سپس برنامه های مختلف اقتصادی متنوعی وارد دستور میشوند. مثلاً از مهمترین اقدامات در وهله اول؛ پایان دادن به عقب ماندگیهای اقتصادی و اجتماعی نقاط مختلف ایران، پایان دادن به فقر گسترده در ایران و تامین آزادیهای سیاسی است. این کارها به برنامه های کلان احتیاج دارند و اجرای چنین برنامه های کلانی منوط به این است که آیا طبقه کارگر قدرت سیاسی را در دست خواهد داشت یا خیر.

اما ساختن یک کشور سوسیالیستی در ایران ملزومات و پیش شرطهای دارد که تلاش و فعالیت در زمینه برآورد کردن این پیش شرطها مهمترین چالش برای جنبش کمونیستی و حزب کمونیست ایران است.

## پرداختن به موانع و مشکلات

مهمترین مانع در زمینه ساختمان سوسیالیسم در ایران اینست که طبقه کارگر ایران فاقد تشکل طبقاتی و سراسری خویش است تا بدین وسیله بتواند در عرصه سیاسی مهر طبقاتی خود را بکوبد. کارگران ایران در یکی از فلاکتنازترین شرایط زندگی و کار میکند.

ما میتوانیم برای درک بهتر موضوع به مثالهای فرضی متوسل شویم. فرض کنیم در ایران انقلابی روی داده است و طبقه کارگر موفق شده است که قدرت سیاسی کشور را بدست بگیرد و فعلا شوراهای کارگران و زحمتکشان امور مختلف جامعه را اداره میکنند. خوب، در آنچنان شرایطی وظایف کارگران در کشورهای جهان در قبال کارگران ایران چیست؟ آیا کارگران همه کشورها به یک اندازه به کمک و یاری کارگران ایران خواهند شناخت تا کارگران حکومت خود را نگه دارند و بر مشکلاتی که از نظام کهن باقی مانده فایق شوند؟ اگر پاسخ این سوال مثبت باشد، پس این سوال بدنبال می آید که چگونه؟ چگونه کارگران سایر کشورهای دیگر بویژه کشورهای اروپایی رسالت خود در قبال کارگران ایران را به ثمر میرسانند؟ آیا کارگران نروژ، سوئد، انگلیس یا آمریکا چگونه رسالت طبقاتی خود در قبال کارگران ایران را به انجام میرسانند؟

لیستی از چنین سوالاتی را میتوان طرح کرد که ازارانه آنها پرهیز میکنم.

ولی تحلیل من این است که کمک و یاری رسانی کارگران سایر کشورها بویژه کشورهای اروپایی به طبقه کارگر ایران در شرایطی که بصورت فرضی آنرا توصیف کردم، به دلایلی که توضیح میدهم خیلی متغیر خواهد بود. و بنا به همین متغیر بودن، مبارزین سوسیالیسم در ایران و طبقه کارگر نمیتوانند روی کمک از کشورهای دیگر (به آن شیوه که بلشویکها منتظر انقلاب در حداقل چند کشور اروپایی بودند) فعلا هیچ نوع حسابی باز کنند.

دلایل این نظریه:

### کارگران کشورهای اروپایی

علیرغم اینکه کارگران کشورهای اروپایی از نظر سطح زندگی در سطح بالاتری به نسبت کارگران ایران قرار دارند، و از حقوق بیشتری برخوردارند، و در عین حال از حق متشکل شدن در اتحادیه های کارگری برخوردار هستند، اما از نظر سیاسی احزاب سوسیال دمکرات که امروزه از جمله احزاب دست راستی بورژوایی محسوب میشوند، از نفوذ بالایی در میان اتحادیه های کارگری برخوردارند. و سوسیال دمکراسی هیچ گاه به کمک کارگران ایران نخواهد آمد. فردگرایی و منافع فردی را حفاظت کردن، غیر سیاسی شدن فعالیتهای اتحادیه ای و به طبع آن کارگران ( که یکی از نتایج مستقیم دولتهای رفاه بعد از دهه ۱۹۶۰ به این سو است) و همچنین نفوذ گرایشات بورژوای در جنبش های کارگری، فعلا چشم-انداز انقلاب سوسیالیستی در آن کشورها را به حاشیه

کارگری هم نگاه کرد. کمیته هماهنگی تشکیل شد و تشکیل همین کمیته در نفس خود یک کار مثبت و پیشرو بود. اما مرور زمان سوالاتی هم بوجود می آورد: قرار است کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکلهای کارگری تا چند سال دیگر به همین شکلی که حالا هست ادامه داشته باشد؟ نتیجه عملی کار کمیته هماهنگی از زمان تشکیل تا حال چه بوده است؟ واقعا بوجود آمدن چند تشکل کارگری حاصل فعالیت این کمیته ای است که اصلا فلسفه وجودی اش کمک به ایجاد تشکلهای کارگری است؟ آیا کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکلهای کارگری جای خود تشکل کارگران در محیط کار را گرفته است؟

دنیا در حال تحول است ولی جبهه ما با همه مبارزاتی هم که در حال انجام آنست در رابطه با برداشتن گامهای بلند رو به آینده در جای خود ایستاده است. بحث من این نیست که ما بصورت اراده گرایانه دست به ماجراجویی بزنیم. بلکه بحثهای اساسا حول نقشه مند و هدفمند بودن و نتیجه داشتن فعالیتهای و روی میز گذاشتن موانع و مشکلات و پرداختن به آنها و حداقل ارائه راه حل عملی جهت فایق آمدن بر مشکلات و موانع می چرخند.

### وظایف انترناسیونالیستی حزب کمونیست ایران

فعالیهایی که تاکنون انجام شده، این بوده است که واحدهای حزبی در کشورهای مختلف - هر کدام بنا به توان خود - تلاش نمایند در محل زندگی خود در کشورهای اروپایی عمدا دو کار انجام دهند: اول صدای مبارزات کارگران ایران را به گوش تشکلهای کارگری آن کشور برسانند، دوم برای دفاع از مبارزات کارگران همبستگی بین اتحادیه کارگری کسب نمایند. این چنین که تشکلهای موجود کارگری در فلان کشور با صدور نامه ای (۱) جمهوری اسلامی ایران را بخاطر اعمال ضد کارگری محکوم نمایند، (۲) از خواستها و مطالباتی که کارگران در حرکتها خود اعلام میکنند، پشتیبانی نمایند. من ضمن احترام برای چنین فعالیتهایی و مثبت ارزیابی کردن هر تک فعالیت کوچک هم در این راستا (که خود من هم تا چند سال یکی از فعالان کارگری در کشور نروژ بودم)، یعنی ارج گذاشتن هر فعالیتی که به نفع کارگران ایران باشد، باید بگویم که این نوع فعالیتهای هرچند در دوران خود بی تاثیر هم نبوده اند، ولی از منظر انترناسیونالیسم سوسیالیستی، بنظر من فعالیتهای حاشیه ای محسوب میشوند و اصل کار انترناسیونالیستی سوسیالیستی نیستند.

من در این بحث، رفقا را دوباره به محتوای سوسیالیسم در یک کشور (در ایران) رجوع میدهم.

تر است تا کارگران سوئد و نروژ یا جای دورتر. بنظر کار انترناسیونالیستی در شرایط امروز این است که حزب کمونیست ایران مستقیماً این موضوع مهم را وارد دستور فعالیتی بکند: (۱) کسب شناخت بیشتر از وضعیت کار و زندگی کارگران کشورهای همسایه ایران (۲) تلاش برای ایجاد ارتباط با محافل، شبکه‌ها و تشکلهای کارگری در این کشورها (۳) اتخاذ سیاست در رابطه با کارگران این کشورها که در ایران کار میکنند و تلاش برای دفاع از منافع آنان بعنوان بخشی از کارگران ایران. (۴) با این حساب تلاش برای ایجاد فضای دوستی و رفیقانه و ایجاد همبستگی بین کارگران ایران، پاکستان، افغانستان، عراق و ترکیه.

واقعیت اینست که در فرآیند تحولات در ایران این کارگران این کشورهای همجوار هستند که بطور عملی میتوانند یار و یاور طبقاتی کارگران ایران برای پیروزی نهایی باشند.

ما بطور کلی این مواردی که در نظریه فوق ارائه دادم را در سیاستها و دستور فعالیتیمان نداریم. این اشکال جدی است. حال دلمان را خوش میکنیم که فلان واحد فلان تماس را هم در فلان نقطه دور افتاده با آن اتحادیه کارگری داشته است که حاصلش آن نامه‌ی اعتراضی بوده است. در اصل این نوع کارها، خرده کاری و یک جزء خیلی کوچک را تشکیل میدهند که به هیچ وجه با کار و فعالیت هدفمند و نقشه مند در رابطه با طبقه کارگرهای کشورهای نامبرده قابل مقایسه نیست.

به بحث قبلی در رابطه با وقوع انقلاب همزمان در چند کشور برگردیم همان بحثی که انگلس کرده است و گفتیم آن بحث به زمانه‌ی ما نمیخورد. انقلاب جهانی یا حداقل انقلاب همزمان در چند کشور به دلایل (۱) رشد ناموزون سرمایه داری در کشورهای مختلف (۲) تفاوتها در پروسه‌های تاریخی که هر کشور طی کرده است (۳) به دلایل جغرافیایی (۴) فرهنگ مختلف و توازن قوای طبقاتی ناهمگون در بین کشورها... اگر نگویم امر ناممکن، ولی بی نهایت مشکلی است.

بنظر من وقوع انقلاب در کشوری مثل ایران از شانس بیشتری برخوردار است تا کشوری مثل انگلیس یا نروژ و سوئد. من فکر میکنم که مهمترین و حلقه‌ی اصلی فعالیت انترناسیونالیستی در مرحله اول کشورهای همجوار ایران است. تا این مهم در دستور کارمان قرار نگیرد، داریم عملاً کارهای جزئی و حاشیه‌ای را بعنوان کار اصلی قلمداد میکنیم و این یعنی بیراهه رفتن در ادعاهایی که داریم. بنظرم اگر ما با چنین متدولوژی و درکی در جنبشها فعال نباشیم، نمیتوانیم تاثیر چندانی هم در جنبشهای اجتماعی در رابطه با تفوق گرایش سوسیالیستی بر سایر گرایشها دیگر بورژوازی داشته باشیم.

رانده است. ما در طول سه دهه اخیر شاهد انواع سرکوب جنبش کارگری ایران، دستگیری و شکنجه فعالین کارگری و موج وسیعی از اعدامهای انسانهای مبارز از سوی جمهوری اسلامی بوده ایم، سوال من این است که تا کنون چند اعتصاب سیاسی یا اعتصاب حمایتی در کشورهای اروپایی در حمایت از مبارزات کارگران ایران و علیه هزاران اعدام، و... روی داده است؟ آیا بغیر از صدور نامه‌های محترمانه اعتراضی در حمایت از کارگران (که همه آن نامه‌ها در چهارچوب خواستها، مطالبات و حقوق برسمیت شناخته شده در سطح بین المللی بوده است) برای وارد کردن فشار به جمهوری اسلامی ایران، شاهد پشتیبانی‌های طبقاتی به اشکال دیگر بوده ایم؟ اگر آری، کجا و چند مورد؟

من معتقد هم نیستم که وضعیت سیاسی طبقه کارگر در آینده هم به همین شکل کنونی باقی خواهد ماند. جامعه همواره در حال حرکت و دست خوش تحول میگردد. ولی امروز بنا به بحثهایی که قبلاً در رابطه با کشورهای سرمایه داری بزرگ مطرح کردم و نقش و جایگاه آن کشورهای در ادامه استعمار و سرکوبگری کشورهای مثل ایران از یک طرف و ناآمادگی سیاسی طبقه کارگر در آن طیف از کشورها از سوی دیگر، بنظر من ما نمیتوانیم و عقلانی هم نیست که در رابطه با به ثمر رساندن کارهای بزرگ در ایران از آنها (فعلاً) انتظارات پایه‌ای مطرح کرد. هر زمان توازن قوای طبقاتی بین رادیکالیسم سوسیالیستی و لیبرالیسم در کشورهای بزرگ سرمایه داری به نفع کارگران تغییر کرد، میتوان سطح بحث و انتظارات را هم تغییر داد. این نظریه که طرح میکنم نه معنای حذف فعالیت در کشورهای اروپایی، بلکه به معنی تقسیم انرژی در فعالیتهای و تشخیص اولویتهاست.

**کار مستقیم در رابطه کشورهای همسایه ایران که در مرحله اول عراق، افغانستان، ترکیه و پاکستان مد نظر است**

اگر در آینده تحولاتی در ایران به نفع طبقه کارگر روی دهد، نزدیکترین متحدان بی تردید کارگران کشورهای همجوار ایران است. از نظر مناسبات اجتماعی هم اکنون هم تا سطحی مرادفات و نزدیکی‌هایی بین کارگران این کشورها وجود دارد. کارگران زیادی برای کار یا زندگی به یکی از کشورهای دیگر میروند. دهها هزار کارگر افغانستانی و عراقی در ایران بسر میبرند. مردمان این کشورها به زبان، آداب و رسوم یکدیگر بهتر آشنا هستند. دردهای مشترک در رابطه با مصیبتهای اجتماعی تحمل شده از سوی سرمایه داران و سرکوبگریهای دولتهای آن کشورها برای کارگران کشورهای نامبرده خیلی ملموس

لنین همواره به ارزیابی خود از اوضاع جهانی اولویت میداد. اما انترناسیونالیسم عمیق او فقط در این نکته متجلی نمی شد. او فتح قدرت را در روسیه بیش از هر چیز محرکی برای انقلاب اروپا می دانست. انقلاب اروپا در نظر لنین، همانطور که خود او اغلب تکرار میکرد، به مراتب بیش از انقلاب در روسیه عقب مانده برای سرنوشت بشریت حائز اهمیت بود. او بلشویکهائی را که وظیفه بین المللی خود را درک نمیکردند، پیوسته با لحنی طعنه آمیز به باد حمله می گرفت: " بیایید برای قیام کنندگان آلمان قطعنامه همدردی صادر کنیم، و قیام در روسیه را مردود بشمریم. به این می گویند انترناسیونالیسم اصیل و عاقلانه! " ( تروتسکی: تاریخ انقلاب روسیه؛ ص ۱۲۰)

بحثم را اینجا به پایان میبرم و امیدوارم که رفقا نسبت به نکات مهمی که در فوق مورد اشاره قرار دادم فعالانه دخالت کرده و زوایای مختلف آنرا مورد نقد و بررسی خود قرار دهند. موفق باشید.

#### بعد از تحریر :

۱) معمولاً در مبحث مربوط به امکان تحقق سوسیالیسم در یک کشور گرایشات مختلفی وجود داشته اند که با نگرشهای متفاوت به موضوع نگریده اند. در مناسبات بین گرایشات مختلفی مثل استالنیسم و تروتسکیسم همواره نوعی خصومت وجود داشته است. سوالی که مطرح میشود که اینست که چه عاملی باعث میشود که مناسبات بین گرایشات مختلفی که در مورد امکان یا عدم امکان تحقق سوسیالیسم در یک کشور اختلاف وجود دارد به خصومت بینجامد؟ بنظرم این مسئله بستگی به موقعیت، جایگاه و سیاستهایی دارد که گرایشات مختلف دارند. اگر این گرایشات خود را بصورت حزبی متشکل کرده باشند و منافع حزبی خود را مافوق منافع طبقه کارگر قرار دهند (سکتاریسم)، به این معنا که خود آن حزب به نیابت از طبقه کارگر خواهان کسب قدرت سیاسی برای خود و نه کارگران باشد، در آن صورت زمینه مادی خصومت بوجود می آید. ولی اگر گرایشات و احزاب مدعی در صورتی که مبارزه طبقاتی و منافع کارگران در جدل بین کار و سرمایه و در نهایت حکومت کارگران و نه حکومت حزبی در صدر سیاست و عملکردهایشان قرار گرفته باشد، در آن صورت اختلاف بین گرایشات مختلف تنها در حالت منطقی خود باقی مانده و زمینه مادی خصومت بین جریانات مدعی سوسیالیسم هم بوجود نمی آید.

۲) زندگی کارگران و اقشار تهیدست در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی به شکل دهشتناکی سخت و محنت آور است. فقر توده ها و سرکوبگری رژیم اسلامی پدیده ای روزمره است. تغییر وضعیت سیاسی و اقتصادی ایران به نفع کارگران و زحمتکشان مستلزم انقلابی است تا کل این نظام اسلامی را براندازد. کارگران زمانی میتوانند مهر طبقاتی خود را بر اوضاع سیاسی ایران بزنند که از تشکل سراسری و طبقاتی خود برخوردار باشند. در اینصورت سوال اصلی اینست که در کشوری استبداد زده، کشوری که دولت و حکومتش با توسل به سرکوب و ایجاد رعب و وحشت به حکومت خود ادامه میدهد کارگران چگونه میتواند خود را سازمان دهند؟ و تشکل سراسری - طبقاتی خود را ایجاد کنند؟ نظر صاحب نظران و فعالین کارگری در این زمینه واقعا چیست؟

## سوسیالیسم

### تنها آلترناتیو

رهایی بخش برای

کارگران و مردم

زحمتکش ایران و

تمام ستمدیدگان است



# نان، مسکن، آزادی

## را به عنوان شعار تاکتیکی روز، علیه فقر و فلاکت روزافزون امروز جامعه کارگری ایران، به پرچم مبارزه تبدیل کنیم

(این مقاله برای اولین بار در نشریه مبارزه طبقاتی شماره ۳ بتاريخ ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ نوشته شده است)

نیاز مبرمی دارد. هر نوع تغییر مثبت در زندگی و شرایط کار کارگران ایران و سایر مردم تحت ستم در گرو نابود شدن جمهوری اسلامی بدست کارگران و زحمتکشان ایران است.

در چنین شرایطی، علم کردن شعار «نان، مسکن، آزادی» مناسب ترین شعار تاکتیکی روز علیه فقر در ایران است.

«نان» سمبلی است برای نیازمندیهای پایه ای یک زندگی افراد جامعه. در اینکه «کار» مقوله ای پایه ای و بااهمیت است که باید برای همه افراد یک جامعه وجود داشته باشد، تردیدی نیست مقولات نان و کار در تقابل هم نیستند ولی تفاوت در این است اگر همه کار داشته باشند، حتماً «نان» هم خواهد بود، ولی اگر کار نبود، آیا وجود «نان» به چه شیوه ای ضمانت میشود؟ درست نکته مهم در همین جاست. نان یعنی نیازمندیهای لازمه زندگی، کار را در خود دارد، اگر کار نبود باید نیازمندیها ضمانت شده باشند. مقوله «نان» بیمه ای است علیه فقر و گرسنگی.

«مسکن» معنایش در خودش نهفته است و به اندازه کافی گویا است. بقول تلویزیون کومه له «مسکن مناسب حق مسلم همه انسانهاست».

«آزادی» در این شعار نه به معنی وسیع و عمیق کلمه، بلکه در شرایط امروز آزادیهای سیاسی، آزادی فعالیت احزاب، آزادی بیان و سایر آزادیهای دموکراتیک مد نظر است. تامین «آزادی» به معنای محدود کلمه شرایط تغییرات اساسی تر را مهیا تر میکند و جزو نیازمندیها و ضروریات امروز است.

شعار «نان، مسکن، آزادی» آن شعار است که تحقق آن، زندگی توده های کارگر و زحمتکش را به شیوه ای مثبت تغییر داده و استاندارد زندگی توده های تحت ستم را بالا میبرد. دقیقاً تامین این شعار است که فرجه ی بهتری برای مبارزات عمیق تر و همه جانبه تر طبقه کارگر علیه نظام سرمایه داری را فراهم میسازد. این شعار مستقیماً با زندگی و شرایط کار کارگران سروکار دارد. بکوشیم این شعار را به پرچم مبارزه علیه فقر و فلاکت موجود در ایران تبدیل کنیم.

کمتر از دو هفته قبل (۱۴ ژانویه) مردم عرب زبان تونس قیام کردند و در نتیجه رئیس جمهور زین العابدین بن علی را که بیش از بیست سال بر میز ریاست تکیه زده بود را وادار به کناره گیری از سمت خود نموده و سپس فرار کرد. شورشی که شروع شد و هنوز هم ادامه دارد و به سرزمین های دیگر هم تسری یافته است را میتوان از زوایای مختلفی مود بررسی قرار داد:

(۱) قیام مردم زحمتکش تونس علیه زندگی مشقت باری روی داد که حکومت فاسد و مستبد تونس بوجود آورده بود. مردم علیه گرانی، فساد دولتی، عدم آزادیهای سیاسی و در یک کلام برای یک زندگی ارزان و آزادی سر به شورش برداشتند. این شورش در شکل تظاهراتی خیابانی هنوز ادامه دارد و سرانجام موفقیت آمیز آن، یعنی رسیدن به خواستهایی که مردم برای قیام آن کردند در گرو وجود یک نیروی متشکل و آگاه و سوسیالیست در صف کارگران برای هدایت این مبارزات انقلابی است. آینده تونس هنوز باز است و به نقطه انتها نرسیده است.

ولی شورش تونس نشان داد که مردم برای خواستها و مطالباتی دست به شورش و انقلاب میزنند که مستقیماً با زندگی و کارشان مربوط باشد. قیام مردم برای ایده ها، هر چند که زیبا هم باشند، روی نداد. بلکه در دنیای واقعی کارگران و مردم زحمتکش پیگیر آنچه زندگی و شرایط کار آنان را تسهیل میکند خواهند بود که در فرصت مناسب آنرا بشیوه ای نیرومند و اجتماعی بروز دهند.

(۲) نمونه تونس تاکید مجددی بر امکان پذیری تغییرات در جامعه و بوقوع پیوستن انقلابات است هر چند بورژوازی تمام نیروی خود را در تعرض به معیشت این طبقه بکار گرفته باشد، تحمل فقر و فلاکت بی حصر تا درجاتی قابل تحمل است و بلاخره در جایی به نقطه انفجار اجتماعی میرسد. نمونه تونس دوباره نشان داد که حکومتهای دیکتاتور و سرکوبگر هر اندازه هم خفقان و جو پلیسی ایجاد کنند، نمیتوانند از عمر جاودانه برخوردار باشند. جامعه ایران به شورش و انقلابی که خامنه ای ها و احمدی نژادها را به سرنوشت بن علی تونس دچار سازد



معنای نزدیکی استراتژیک این جریانات با هم تلقی گردد. در صورتیکه این نزدیکی استراتژیک به اعتبار اتخاذ سیاستهای متفاوت در امر کسب قدرت سیاسی و جایگاهی که طبقه کارگر نزد این جریانات دارد، کاملا ناهمگون هستند.

روایت ما در حزب کمونیست ایران با روایت کلیه شاخه های کمونیسم کارگری برای کسب قدرت سیاسی از نظر طبقاتی متفاوت بوده و در نتیجه دو استنتاج ماهوی از آن استخراج میگردد. و این در حالی است که این شعار ما یعنی آزادی، برابری، حکومت کارگری شعار مشترک بین این جریانات محسوب میگردد.

در این مقاله، تلاش من اینست که نشان دهم شعار آزادی، برابری، حکومت کارگری منطبق بر جهان بینی مارکسیستی نیست. به همین اعتبار قابل بازبینی و بررسی است.

لذا خواهان تغییر یا اصلاح این شعار خواهم بود؛ و همچنین شعار آلترناتیو خود را که بنظر من صدها بار بیشتر از شعار مورد مناقشه ما را به مقصدمان نزدیکتر میکند، خدمت رفقا ارائه خواهم داد.

### جنبه تاریخی این شعار

اولین بار در نشریه کمونیست، ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران، سال دوم- شماره ۱۴، ۳۰ آبان ماه ۱۳۶۳، رفیق منصور حکمت مقاله ای تحت عنوان آزادی، برابری، حکومت کارگری نوشته اند و سپس دفتر سیاسی وقت حزب قطعنامه ای در مورد این شعار صادر میکند که در همان شماره نشریه کمونیست درج شده است.

اینجا لازم می بینم که این توضیح را بدهم که علیرغم تمام اختلاف نظر طبقاتی که بعدها با منصور حکمت پیدا کردم، اما در این مقاله که بررسی یک شعار در بطن تاریخ حزب کمونیست ایران است، و آنزمان یعنی درست یکسال پس از تشکیل حزب کمونیست ایران، هیچکدام از شخصیتهای اصلی که در بوجود آوردن حزب کمونیست ایران نقش ایفا کردند، همان شخصیتهایی نبودند که یک دهه و نیم بعد به آن تبدیل شدند. من به اعتبار آن تاریخ و نقش عناصر در آنزمان، ترجیح میدهم که در این مورد مشخص از کلمه رفیق استقاده کنم.

بنظر من این شعار استنتاجی است از وضعیت سیاسی دوران ۱۳۶۳ و پاسخی به بحران رژیم و تلاش بورژوازی اسلامی برای سرکوب انقلاب در آنزمان، و نه الزاما شعاری اثباتی در رابطه با سوسیالیسم. البته پاسخی به اوضاع با نگرشی و متدی که ادامه منطقی اش همان جدایی از حزب کمونیست ایران و شکل دادن به

## بررسی انتقادی شعار

### آزادی، برابری، حکومت کارگری

بهروز ناصری، ۹ مه ۲۰۰۹

#### توضیحات مقدماتی

شعار آزادی، برابری، حکومت کارگری؛ یکی از شعارهای استراتژیک حزب ماست، که آنرا زیر اکثر اطلاعیه های حزبی داریم که آخرین مورد آن اطلاعیه کمیته مرکزی حزب بمناسبت اول ماه مه ۲۰۰۹ است.

ما بعنوان انسانهای کمونیست، با استراتژی و تاکتیکها، سیاستها و جهت گیری سوسیالیستی، خواهان انقلاب اجتماعی کارگران هستیم و کل تاکتیکها و سیاستها و حتی سبک کار حزبی ما، منطقا و بنا به تعریف، باید در خدمت نزدیک شدن به این استراتژی اصلی باشند.

در این میان، شعارها، بعضا جایگاه ویژه ای می یابند. جایگاه ویژه شعارها از این ناشی میشود که شعارها، بسته به نوع شعار، فرموله کننده اهداف و یا مطالباتی هستند که ما برای آن مبارزه میکنیم و خواستار متحقق شدن آن هستیم.

اما با تعمقی حتی نه چندان عمیق، این سوال انطباقی برای جستجوگر مارکسیست بوجود می آید که شعار آزادی، برابری، حکومت کارگری تا چه اندازه تصویری درست، اما فرموله، از استراتژی ما بدست میدهد؟؟ اصولا آیا این شعار مارکسیستی است؟ اگر آری، چگونه میتوان آنرا ثابت کرد؟ و اگر هم نه، پس چرا ما آن شعار را کماکان جزو شعارهای اصلی خود محسوب میکنیم؟

سوالات فوق، بطور ناگزیری ما را به سوی سوال دیگری میکشد. تفسیر ما از سوسیالیسم و انقلاب اجتماعی کارگران چیست، که شعار آزادی، برابری، حکومت کارگری در تناقض یا ناهمگون با آن قرار میگیرد؟

شعار آزادی، برابری، حکومت کارگری، امروزه تنها شعار حزب ما نیست. بلکه حزب کمونیست کارگری ایران، حزب حکمتیست، حزب اتحاد کمونیسم کارگری و محافل دیگر کمونیسم کارگری هم، همین شعار جزو شعارهای اصلی شان محسوب میشود. قرار دادن این شعار بعنوان یکی از اشعار استراتژیک، منطقا باید به

منصور حکمت و حمید تقوایی، با جوهر این نقل قولی که من از کمونیست شماره ۱۴ آورده ام، واقعا چه تفاوتی دارد؟ بنظر من هر دو از یک نگرش و جهان بینی نشأت میگیرند.

در توصیف اهمیت شعار آزادی، برابری، حکومت کارگری، رفیق منصور حکمت مینویسند که: "... در مقابل همه این تکاپوها و توطئه ها برای خواباندن صدای انقلابی، قیچی کردن روند انقلابات و بحرانهای انقلابی پی در پی، کارگران انقلابی ایران یک شعار را مطرح میکنند، شعاری که گویای حضور پیگیر طبقه کارگر ایران در تمام سیر تحول و پرافت و خیز جاری و آتی تا تحقق اهداف نهایی است. شعاری که انگیزه و نیروی محرکه حرکت رو به جلوی مبارزه طبقاتی و انقلابی در ایران را در یک عبارت کوتاه بیان میکند: آزادی، برابری، حکومت کارگری"

سوال اساسی اینست که حلقه واسط این شعار با تحقق اهداف نهایی چگونه است یا چیست؟؟  
این شعار چگونه میتواند "گویای حضور پیگیر طبقه کارگر ایران در تمام سیر تحول پرافت و خیز جاری و آتی تا تحقق اهداف نهایی" و "انگیزه و نیروی محرکه حرکت رو به جلوی مبارزه طبقاتی و انقلابی در ایران" باشد؟؟

مشکل این شعار گنجاندن مقوله "برابری" است. "برابری" هم مقوله "آزادی" و هم "حکومت کارگری" را با در رابطه با متحقق شدنشان با مشکل روبرو میکند.

رفیق حکمت در توصیف برابری معتقد بودند به: «... برابری در امکانات مادی، در دسترسی به ابزارهای ارتقاء و شکفتن استعداد های فردی و اجتماعی، برابری در تولید و در زیست، برابری در اعمال اراده در سرنوشت اقتصادی، سیاسی و اداره جامعه خود، برابری در بهره مندی از محصولات مادی و معنوی کار و تلاش اجتماعی و برابری در مبارزه برای فائق آمدن بر هر عقب ماندگی و کمبود، برابری که تنها با در هم کوبیدن مالکیت بورژوازی بر وسائل تولید و مبادله، از میان بردن بردگی مزدی... حاصل میشود.» بودند.

و قطعنامه دفتر سیاسی وقت در مورد این شعار خیلی روشن منظور را بیان میدارد: «"برابری" در این شعار بمعنای برابری اجتماعی و اقتصادی است که با الغاء مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و مبادله و برقراری مالکیت و کنترل اجتماعی بر آن، در جامعه برقرار میشود...» (خط تاکید از من است)

متأسفانه در مورد این شعار تنها این مقاله رفیق حکمت و قطعنامه دفتر سیاسی وقت قابل دسترسی است. و هیچ مقاله توضیحی دیگری که مستقیماً به توضیح بیشتر حول

حزب کمونیست کارگری و تدوین برنامه «یک دنیای بهتر» است. اهمیت برنامه حزب کمونیست کارگری «یک دنیای بهتر» در این است که به روشنی تمام نگرش حاکم بر دیدگاه منصور حکمت را نشان میدهد. آن دیدگاه یک شبه بوجود نیامد، بلکه سرخ آنرا میتوان از همان اوایل تشکیل حزب کمونیست ایران، ردیابی کرد.

متد و دیدگاه «حکومت لزران است» را به روشنی میتوان در مقاله رفیق منصور حکمت باز یافت:

«...انقلاب ۵۷ استثناء نبود، بلکه نخستین قاعده ای بود که از این پس، تا در هم کوبیده شدن قطعی حکومت سرمایه و نظام سرمایه داری در ایران، تاریخ ایران را شکل میدهد. بحران اقتصادی و بحرانهای سیاسی و حکومتی دائمی، حرکتهای اعتراضی گسترده که تنها با دوره های کمابیش کوتاه عقب نشینی و رکود نسبی از یکدیگر جدا میشوند، خیزشهای انقلابی با فواصل کم و کمتر، گشوده شدن و باز هم گشوده شدن مساله قدرت سیاسی در سطح جامعه و در جریان همه اینها، قدرت گیری روز افزون پرولتاریا و پیشروان کمونیست او، این آن دورنمای واقعی است که بورژوازی در ایران بطور عینی با آن روبروست. صرف نظر از اینکه این یا آن دارودسته دولتی رسمی اش بتوانند چند روز، چند ماه و یا احياناً چند سال تعادل خود را در راس ماشین دولتی حفظ کنند...» (از مقاله آزادی، برابری، حکومت کارگری مندرج در کمونیست شماره ۱۴، ۳۰ آبان ۱۳۶۳ -) (خط تاکید از من است)

پس طبق روایت این مقاله، ما با حکومتی سروکار داشتیم یا داریم که "دارودسته دولتی رسمی اش بتوانند چند روز، چند ماه و یا احياناً چند سال تعادل خود را در راس ماشین دولتی حفظ کنند."

امروزه از این چند روز و چند ماه و چند سال، ۳۰ سال میگذرد و دارودسته رسمی دولتی کماکان قدرت سیاسی در ایران را در دست دارند و برای سرنگون شدن رژیم جمهوری اسلامی نمیتوان هیچ زمان دقیقی تعیین کرد. حتی امروز و بنا به توازن قوای طبقاتی و معادلات سیاسی جهانی نمیتوان بر سر چگونگی سرنگونی رژیم هم یک نظر دقیق ارائه داد. ایا ج.ا. بر اثر جنگ از بین میرود یا انقلاب توده های میلیونی، موضعی باز است. میتوان مسئله را تحلیل کرد، ولی تحلیل اوضاع سیاسی با ارائه حکم "چند روزه و چند ماهه و..." فرق دارد.

همان نگرشی است که در حوالی سال ۲۰۰۰ منصور حکمت و حمید تقوایی را (که این بار در قالب حزب کمونیست کارگری) به شرط بندی بر سر سرنگون شدن جمهوری اسلامی در عرض یکسال و یکسال و نیم آتی آنزمان میرساند.

سوال من اینست که این شرط بندیهای یک دهه پیش

برغم این تکامل، اصل حقوق مساوی برای مدتی، داغ محدودیت های بورژوازی را بر پیشانی خواهد داشت، زیرا حقوق تولید کنندگان متناسب با کاری خواهد بود که انجام داده اند و لذا تنها تجلی برابری، استفاده از کار به عنوان تنها معیار سنجش سهم هر تولید کننده خواهد بود.

ولی برخی از افراد نسبت به دیگران از برتریهای جسمی و ذهنی برخوردارند و میتوانند در مدت زمانی واحد کار بیشتری انجام دهند، و یا برای مدتی طولانی تر کار کنند، از سوی دیگر، اگر قرار باشد کار به عنوان معیار مورد استفاده قرار گیرد، تنها شدت و مدت آن را میتوان ملاک تعریف قرار داد. والا به عنوان معیار قابل استفاده نخواهد بود. پس این حقوق مساوی در واقع به حقوق نامساوی برای کار نامساوی مبدل میشود، و گرچه اختلافات طبقاتی را به رسمیت نمی شناسد و همگان را در حکم کارگرانی یکسان میداند، ولی تلویحا استعداد های نابرابر فردی را ارج می نهد و توانایی تولیدی را بعنوان یک امتیاز طبیعی قلمداد میکند. و در نتیجه در محتوا مانند هر حق دیگری به حقی برای نابرابری بدل میگردد.

حق، به اقتضای سرشت خود تنها متضمن کاربرد معیارهای یکسان است، ولی افراد نابرابر را (و اگر نابرابری وجود نداشت، تفاوتی نیز بین افراد دیده نمی شد) فقط زمانی میتوان با معیارهای یکسان سنجید که آنها را از دیدگاهی یکسان و فقط از جنبه ای مشخص و واحد مورد ارزیابی قرار داد. برای نمونه، در مثال مورد بحث باید افراد را تنها به عنوان کارگر مد نظر قرار داد و تمام جوانب دیگر آنها را نادیده گرفت و به حساب نیاورد. قاعدتا در این میان برخی کارگران متاهل اند و بعضی مجرد، یکی فرزندانش بیشتر است و دیگری کمتر، خلاصه تفاوت هایی از این قبیل بین آنها وجود خواهد داشت.

باین ترتیب، با کار مساوی و در نتیجه سهم مساوی از صندوق مصرف اجتماعی، گاه دریافتی یک کارگر از کارگر دیگر بیشتر خواهد بود و گروهی، از دیگران مکتب بیشتری خواهند یافت. برای رفع این کمبودها حقوق برابر باید به حقوق نابرابر مبدل گردد.

البته در مرحله اولیه جامعه کمونیستی، یعنی در آن موقعی که این جامعه، پس از دردهای طولانی زایمان، از بطن جامعه سرمایه داری بیرون می آید، این کمبودها اجتناب ناپذیر خواهد بود. حق هیچگاه نمی تواند در مرحله بالاتر از ساخت اقتصادی جامعه و تحولات فرهنگی تابع آن قرار گیرد.

تنها در مرحله بالاتر جامعه کمونیستی، یعنی پس از اینکه تبعیت اسارت بار انسان از تقسیم کار پایان گیرد،

این شعار پرداخته باشد، پیدا نمیشود که انسان بتواند در مورد معنای مقوله ای چون "برابری" قضاوت بهتری نماید.

### ارائه یک نقل قول طولانی از مارکس در " نقد برنامه گوتا" در تقابل با دیدگاه و نگرش دفتر سیاسی وقت حزب کمونیست ایران

«... آنچه که باید مورد بررسی قرار گیرد، یک جامعه کمونیستی است، جامعه ای که بر پایه خود نروئیده، بلکه برعکس از درون جامعه سرمایه داری بیرون آمده و ناچار در تمام زمینه های اقتصادی، اخلاقی و معنوی، هنوز علائم ویژه جامعه کهنه را که از بطن آن زاده شده، داراست.

باین ترتیب، فرد تولید کننده دقیقا همان چیزی را از جامعه دریافت میدارد- البته پس از کاستن اقلام لازم- که به شکل دیگر، یعنی به شکل کار انفرادی خود، به جامعه تحویل داده است. برای مثال، کار اجتماعی روزانه، شامل جمع ساعات کار افراد آن (جامعه) است، و ساعات کار فردی، تبلور سهم هر یک از این افراد از کل کار اجتماعی روزانه می باشد. فرد، سندی از جامعه دریافت میدارد که تعداد ساعات کارش در آن (پس از کاستن ساعاتی که صرف صندوق اشتراکی شده) مشخص گشته و در ازای این سند، او میتواند به میزان ارزش کارش از انبار اجتماعی وسایل مصرفی برداشت کند. به عبارت دیگر، همان مقدار کاری که فرد (در فعالیت تولیدی) به جامعه ارزانی داشته در شکل دیگر باز می ستاند.

از آنجا که این دادوستد نیز در حکم مبادله (کالاهای) هم ارزش است، لذا در آن همان قوانین مبادله کالا نیز طبعا حاکم خواهد بود. شکل و محتوای این مبادله البته تغییر خواهد یافت، چرا که در شرایط تازه، هیچ کس نخواهد توانست چیزی جز کار خود عرضه کند، و از طرف دیگر چیزی جز وسایل مصرفی برای تملک او موجود نخواهد بود.

در مورد توزیع وسایل مصرفی در میان افراد تولید کننده، همان اصول حاکم بر مبادله کالاهای هم ارزش مصداق می یابد: به عبارت دیگر، میزان معینی از کار در یک شکل، با همان میزان کار در شکل دیگر مبادله میگردد.

پس در اینجا حقوق مساوی کماکان در اصل همان حقوق بورژوازی خواهد بود، البته با این تفاوت که (در شرایط تازه) اصل و عمل در تضاد قرار ندارند، زیرا در مبادله کالائی، اصل هم ارزشی کالاهای مبادله شده، بطور متوسط و نه الزاما در هر مورد مشخص، مصداق می یابد.

بزند. ...» (پاراگرافی از برنامه حزب، تاکید از من است)

### مضمون انتقاد از مفهوم برابری

با توجه به استنادهای تاکنونی، بویژه به مارکس در مورد مقوله «برابری»، و با توجه به واقعیت انسان و نیازهای ناهمگون آن، مقوله برابری چگونه نقش واسط و فرموله کننده اما کوتاه استراتژی سوسیالیستی و مبارزه طبقاتی جاری را ایفاء میکند؟

بنظر من مقوله برابری در شعار استراتژیک ما و بویژه اگر بخواهیم آنرا برجسته نشان دهیم، در رابطه با جهان بینی مارکسیستی یک سوء تفاهم است. زیرا:

۱) این مقوله واقعی نیست، تنها از شکل و فرم فریبنده ای برخوردار است. علیرغم اینکه بعضی از نیازهای پایه ای انسان مشترک است و این نیازها، نه تنها انسان، بلکه همه موجودات زنده را در برمیگیرد، مثل نیاز به خوراک، نیاز به سرپناه و اطمینان، اما نیاز بشر تنها به این نیازهای پایه ای محدود نمیماند. میتوان اینطور گفت که نیازهای افراد متفاوتند. همچنانکه مارکس به آن اشاره کرده، خانواده کارگری که از تعداد بیشتری فرزند برخوردارند، به نسبت خانواده ای که مثلا دارای فرزندی نیستند، از نیازهای بیشتری برخوردارند. پس چرا تحت لوای «برابری»، این دو خانواده طبقاتا هم ردیف، باید برابر نگریسته شوند؟ در حالیکه برابر نیستند، یکی به نیازهای بیشتری نسبت به دیگری احتیاج دارد. «هرکس به اندازه توانیش، هرکس به اندازه نیازش» مترادف با برابری نیست. بقول مارکس «برای رفع این کمبودها حقوق برابر باید به حقوق نابرابر مبدل گردد». پس وقتی حقوق برابر به حقوق نابرابر تبدیل شود، لزوم آنکه ما آنرا سرلوحه خواستهای مبارزاتی خود قرار دهیم چیست؟

۲) مقوله برابری در عرصه مبارزه طبقاتی کارگران منعکس کننده نیازها و خواستهای کارگران نیست. زیرا به هیچ چیز مشخص اشاره ندارد. به همین دلیل نمیتواند از نقش واسطه بین مبارزه طبقاتی و استراتژی سوسیالیستی برخوردار باشد. زیرا پاسخ هیچ نیازی را دربر ندارد. به همین اعتبار این عبارت بیشتر مسیر مبارزه کمونیستی را مخدوش میکند تا شفاف. «برابری» قابل مشاهده، سنجش و اندازه گیری نیست. بیشتر توصیف است. به این اعتبار «برابری» مقوله ای ذهنی است و غیرقابل اثبات می باشد.

۳) به همین منوال، مفاهیمی که دفتر سیاسی در قطعنامه اش بکار برده، یعنی «برابری اجتماعی و اقتصادی» قبلا از سوی مارکس پاسخ خود را گرفته

و به همراه آن هنگامیکه کار از یک وسیله (معاش) به یک نیاز اساسی زندگی مبدل گردد، هنگامیکه تضاد بین کار بدنی و کار فکری از جامعه رخت بریندد، و بلاخره هنگامیکه نیروهای تولیدی همراه با تکامل همه جانبه افراد جامعه افزایش یابد و چشمه های ثروت تعاونی فوران نماید، تنها در آن زمان میتوان از افق محدود حقوق بورژوائی فراتر رفت و جامعه خواهد توانست این شعار را بر پرچم خود بنویسد که: «هر کس بر حسب توانایی-اش، هرکس بر حسب نیازش».

میخواستم با بررسی مفصل مفاهیمی چون «حاصل کار، بدون کم و کاست» و نیز «حقوق مساوی» و «توزیع عادلانه» نشان دهم که اگر از یکسو نظریاتی را بر حزب تحمیل کنیم که در دوره ای خاص معنای معینی داشته ولی امروزه منسوخ و به اراجیف لفظی مبدل شده است و از طرف دیگر جهان بینی واقع بینانه ای را که به قیمتی گزاف در حزب پایه گذاری شده و قوام گرفته است، با توسل به هجویات ایدئولوژیک دیگری- مثل حق و امثال اینها که در میان دمکراتها و سوسیالیستهای فرانسوی رایج است- منحرف سازیم، این کوششی جنایتکارانه خواهد داشت...

(مارکس: نقد برنامه گوتا)

### روایت برنامه حزب کمونیست ایران، مصوب کنگره پنجم تیرماه ۱۳۷۵

در رابطه با بحث فعلی نقل قول از برنامه حزب، مشخصا یک پاراگراف آن، که تفسیری غیر از شعار آزادی، برابری، حکومت کارگری بدست میدهد و در عین حال بیشتر به نظرات مارکس که فوقا آنرا آورده ام، خیلی نزدیک تر است، لازم است.

«... حزب کمونیست ایران، بمثابه حزبی مارکسیستی، برای پایان دادن به حاکمیت سیاسی و اقتصادی طبقه سرمایه دار، برقراری حکومت کارگری و ایجاد یک جامعه سوسیالیستی مبارزه میکند. جامعه ای که پایان بخشیدن به استثمار انسان از انسان، زوال دولت و تمام ارکان نگاهدارنده اش از آن طریق میگردد. هدف غائی ما دستیابی به جامعه ای است که در آن آزادی و رفاه همگانی جای اسارت و بی عدالتی و محرومیت را میگیرد و فرصتهای یکسان برای رشد و شکوفائی خلاقیتها و تعالی انسان فراهم میشود، جامعه ای که در آن هر کس باندازه توانایش کار میکند و باندازه نیازش از مواهب زندگی برخوردار میگردد، و در آن دولتی نیست که بر فراز جامعه قرار بگیرد و بند اسارت تک تک افراد آنرا به گذشته های استثمار، ستم، خرافه پرستی و جهل گره

و کار دارد. این نیاز پایه ای زندگی هر انسانی، باید ضمانت گردد. هیچ انسانی نباید به دلایل مختلف گرسنه باشد، به بیان دیگر انسانها باید در مقابل مصائب طبیعی و اجتماعی، بیمه باشند. کدام نظام و سیستم، انسانهای یک اجتماع را در مقابل بحرانها و تلاطمات اجتماعی و طبیعی (مثل زلزله و...) بیمه میکند؟

نان، بمعنای بیمه کردن آحاد جامعه در هر شرایطی، برای برآورد کردن پایه ای ترین نیاز زندگی است. در بطن مقوله نان، دفاع از کار و زندگی انسانها و تعرض به سرمایه و سرمایه داری نهفته است. با علم کردن این شعار ما گامی جدی به درون دل توده های میلیونی کارگر برداشته ایم.

مسکن، دومین نیاز پایه ای است، که کارگران این نیاز مهم را با خون و پوست درک میکنند، چون طیف وسیعی از کارگران بخاطر بی مسکنی کمرشان خم شده است. مسکن یا سر پناه برای زندگی اجتماعی بشر، یکی از نیازهای پایه ای انسان است که در دنیای سرمایه داری مورد تعرض قرار گرفته است و سرمایه داران در این عرصه هر روزه به سودهای نجومی دست میابند، سودهای که در نتیجه بی خانمانی و بدبختی کارگران حاصل میشود. مبارزه علیه سرمایه داران در این عرصه یکی از مهمترین عرصه های مبارزاتی است.

داشتن مسکن حق همه است. چه کسی اینرا ضمانت میکند؟

آنچه مسلم است اینست که ما با علم کردن «مسکن» به کارگران و آنهاى که بی مسکن هستند میگوییم که ما با شماها هستیم. بنظر ما داشتن مسکن حق همگان است، و باید در این عرصه هم دست دولت و سرمایه داران را کوتاه کرد.

آزادی و حکومت کارگری در جای خود باقی میمانند. آنچه حذف میشود شعار فریبده «برابری» است.

بنظر من شعار نان، مسکن، آزادی، حکومت کارگری، محکمترین پل در راستای سوسیالیسم است. شعاری زمینی، قابل فهم و دفاع، که موضوعات مشخص و پایه ای را نشانه میگیرد.

شعار آزادی، برابری، حکومت کارگری مصوبه دفتر سیاسی حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۶۳ است. و طبعا پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست میتواند این مصوبه را دست کاری، تغییر و یا اصلاح نماید.

لذا از رفقا خواهشمندم که این موضوع را به اندازه کافی جدی گرفته و حول آن به بحث و گفتگو بپردازیم تا روزی که شعار آزادی، برابری، حکومت کارگری را به شعار نان، مسکن، آزادی، حکومت کارگری تغییر دهیم.

تندرست و موفق باشید

است. جدا از اینکه اینها با خصلت انسان و تفاوتهایی که هر فرد در جای خود دارد سازگار نیست، به بهترین وجهی تفکرات غیر مارکسیستی خود را بنمایش میگذارد. «برابری» با «مهیا بودن یا مهیا کردن» شرایط مادی برای فرد و حتی "فرصتهای یکسان" که در برنامه ذکر شده است، کاملا متفاوت بوده و اینها مترادف یکدیگر نیستند.

### لژیوم تغییر شعار

توجهی که رفیق منصور حکمت برای شعار آزادی، برابری، حکومت کارگری در مقاله اش کرده بحران اقتصادی رژیم جمهوری اسلامی است. رژیمی که قرار بود بعد از چند روز، چند ماه و یا چند سال تعادل خود را برای حفظ ماشین دولتی از دست بدهد. از رتوریک همان زمان رفیق هم صرف نظر میکنم، که بیشتر هیجانی و حماسی است تا تحلیل سیاسی و طبقاتی. اما اولاً آن تحلیل مدتهاست که نادرستی خود را نشان داده است و دوما عدم انطباق و سازگاری آن نگرش با منافع سراسری کارگران و... ایجاب میکند که ما در بطن شرایط جدید، شرایطی که جهان سرمایه داری با بحران عمیقی روبرو شده است و سرمایه داری در ادامه حیات خویش و برای سود اندوزی هر چه بیشتر و .... زندگی طبقه کارگر و توده های تهیدست را با فلاکت بیشتری روبرو ساخته است، شعار کمونیستها باید تا آن حد زمینی و و برای کارگران قابل فهم باشد، که بلاواسطه پلی بین امروز و ستراتیژی مان ایجاب کند.

شعار ما باید برای توده های وسیع کارگران قابل درک و قابل دفاع باشد. تنها شعاری میتواند از این خصلت برخوردار باشد که مهمترین ضروریات زندگی را در خود منعکس کرده باشد.

حزب کمونیست ایران برای اینکه در ابعاد سراسری اجتماعی شود، به تغییراتی از جمله تغییر این شعار احتیاج دارد.

شعار پیشنهادی من، شعاری که بنظرم زمینی است و بدون تردید دفاع و پشتیبانی اکثریت کارگران را بدنبال خواهد داشت، شعاری که پلی برای نزدیکتر شدن به استراتژیمان است و دقیقا در مبارزه طبقاتی و در اعتراضات روزمره کارگران نقش خواهد داشت، شعاری که در تقابل با تعرضات سرمایه و سرمایه داران به کار و معیشت کارگران است: نان، مسکن، آزادی، حکومت کارگری است.

این شعار هزار بار از شعار آزادی، برابری، حکومت کارگری بهتر ما را به مقصدمان نزدیک تر میکند.

شعار نان، مسکن، آزادی، حکومت کارگری برای هر کارگری قابل درک و حتی قابل دفاع است. نان، مقوله ای سمبلیک، اما وسیع است که مستقیما با زندگی انسانها سر

***Mobarezeye Tabaghati***

***Nr. 7***

***Monday, 28 may 2012***

***Director: Behrooz Naseri***

***Edit and Layout: Shorsh Abbasi***

***E-mail: bnaseri@hotmail.com***